

سیرت حوزہ اصفہان

دفعہ دہم

محمد حواد نور محمد

مرکز تحقیقات و پایاں ای حوزہ علمیہ اصفہان

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان / ج ۱۰، محمدجواد نورمحمدی / ۱۳۴۷

مشخصات نشر : اصفهان - مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۲-۳

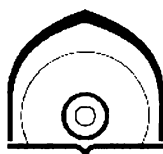
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

موضوع : اسلام، فلسفه اسلامی، متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی کنگره : ۹۱۳۸۳ م ۳ س / BP۱۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۱۷۲-۸۳ م



مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

■ میراث حوزه اصفهان / ج ۱۰

- به اهتمام : محمدجواد نورمحمدی
- پژوهش : بخش احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- ناشر : مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- نوبت چاپ : پاییز ۱۳۹۲
- چاپ و لیتوگرافی : اسوه
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۳۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردبیهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

تلفن: ۰۳۱۱-۲۳۴۳۶۱۰-۱۵

WWW.hozeh.org

دورنگار: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰

منبع الخیرات

تألیف: ملا محمد علی آرانی کاشانی

تحقیق و تصحیح: محمّد جواد نور محمدی

مقدمه تحقیق

رساله حاضر که به محضر علاقمندان آثار اخلاقی، معرفتی و تربیتی پیشکش می‌گردد، منبع الخیرات در ترجمه و تفسیر اسرار قلبیه صلوات است. این اثر از نگاشته‌های عالم فرزانه و دانشمند متبّع قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، ملا محمد علی آرانی کاشانی است که دارای آثار متنوع و فراوانی است. در این مقدمه در چند بخش پیرامون زندگی مؤلف، بررسی آثار، معرفی و ارائه شیوه تحقیق، نکته‌هایی را تقدیم ادب دوستان و پژوهشگران می‌نمایم.

۱) نگاهی کوتاه به زندگی آقا ملا علی آرانی کاشانی

از شهر آران که در دوازده کیلومتری کاشان است، مردان بزرگ و عالمان با کمالی برخاسته‌اند که از جمله این دانشمندان، عالم سخت کوش قرن دوازدهم و سیزدهم و با آثار متنوع و ارزنده، آخوند ملا محمد علی آرانی را می‌توان نام برد.

فقیه ذوفنون ملا محمد علی آرانی کاشانی، در سال ۱۱۷۷ قمری در روستای آران - که هم اکنون شهری آباد و معمور است - از توابع کاشان در عهد حکومت کریم خان زند به دنیا آمد و در همان جا به تعلیم قرآن و کتب مشغول شد. در سال ۱۱۹۲ ق در کاشان زلزله سختی اتفاق افتاد و بعد از آن کریم خان زند نیز درگذشت و زندگی ملا محمد علی

آرانی که در سن پانزده سالگی بود، همچون بسیاری از افراد در پی حوادث روزگار دچار حوادث و مشکلات شد، اما پدر هوشمند و فهیم وی او را دلداری داد و پشتیبانی تمام کرد و به تحصیل و بی توجهی به مشکلات زمان ترغیب و نصیحت کرد. و این اعتماد کامل و امید وافر به جهت خوابی بود که از امام الموحدین دیده بود و حضرت مشتی جواهر در دامن او ریخته بود و پس از آن ملا محمدعلی به دنیا آمده بود و پدر این فرزند را موهبت امام می دانست و آینده او را شکوهمند یافته بود. او سال ها به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و از فقهای بزرگ شیعه شد.

در سال ۱۲۱۴ به کربلا رفته و تا سال ۱۲۱۶ از محضر بزرگان بهره جسته و پس از آن به فرموده ملا محمدعلی در زندگی خود نوشت: «چنان دانستم که فارغ التحصیل شده ام و خود را بر فضلی عصر عرض کردم، همه حقیر را بر این اعتقاد تصدیق نمودند».

در همین سال بود که وهابیان خبیث در روز عید غدیر به کربلا لشکر کشیدند و بسیاری از سادات و طلاب را از دم تیغ گذراندند.

و پس از آن به کاشان بازگشت و بنای تدریس و تربیت طالبان علوم اسلامی را نهاد و بنابر آنچه خود فرموده: «جُلّ اوقات را - بعد از عبادت مجیب الدعوات - صرف مباحثه و تصنیف کتب اصولیه می کردم».^۱

در سال ۱۲۱۷ به نراق به محضر ملا احمد نراقی رسید و از صحبت آن بزرگوار فتوحات بسیار و فیوضات بی شمار برای وی حاصل و از ایشان به دریافت اجازه نائل گردید.

استادان

از استادان ملا محمدعلی آرانی می توان به بزرگان زیر اشاره کرد:

۱- فقیه بارع آقا سید علی طباطبایی، صاحب ریاض المسائل،

۱- میراث حدیث شیعه، دفتر پانزدهم، ص ۵۰۹. زندگی خودنوشت ملا محمدعلی آرانی.

۲- عالم بزرگوار سید محمد مجاهد، صاحب مفتاح الکرامه،

۳- عالم فرزانه ملا احمد بن مهدی نراقی،

ملا علی آرانی، بخش عمده تحصیلاتش را در محضر علامه دوران، حکیم و فقیه و اخلاقی مشهور، ملا احمد نراقی بوده و از او اجازه روایت دریافت کرده است و نراقی، مراجعات فقهی خود را به آرانی ارجاع می داده است. سرانجام محقق آرانی در سال ۱۲۴۴ ق در سن ۸۷ سالگی در آران رحلت کرد و سر به خاک تیره نهاد.

(۲) تألیفات آرانی^۱

از آرانی آثار گرانمایی به یادگار مانده است که در زیر به یادکرد نام آنان این بخش را به پایان می بریم.

۱- الجواهر السنيه فی شرح العوامل المحسنیه؛

۲- معین المبتدی؛ به فارسی در نحو که به سال ۱۲۱۳ ق تألیف گردیده است.

۳- ینابیع الأصول؛ شرحی است بر کتاب عین الأصول ملا احمد نراقی^۲ و در نجف اشرف تألیف شده است.

۴- العجالة الحائرة؛

۵- قاعة الشبهة؛ تألیف شده در نجف اشرف و درباره نجاست ملاقی منتجس است.

۶- الفوائد الصادقية فی أمهات المسائل المنطقية؛

۷- اصول المقاصد در شرح معالم؛ تألیف سال ۱۲۱۷ ق.

۸- فصل الخطاب فی تحقیق السؤال و تزئيف الجواب؛

۹- مخزن الأسرار فی جواب المسائل؛ سؤالات فقهی ای است که از مؤلف شده و او

۱- امید است بتوانیم در شماره بعدی کتابشناسی و نسخه پژوهی، آثار ملا محمد علی آرانی را

به پژوهشگران تقدیم داریم. ۲- الذریعة، ج ۱۵، ص ۶۷.

به آنها پاسخ داده است. این سؤال و جواب‌ها در کتاب حاضر، به ترتیب کتاب مختصر النافع محقق حلی جمع‌آوری شده است.

۱۰- تبصرة العاقد؛ که درباره انواع صیغ عقد نکاح در سال ۱۲۲۰ ق، تألیف شده است.

۱۱- المقاصد المهمة فی اصول احکام الله والرسول والأئمة؛

۱۲- مناهل الشوارد فی تلخیص المقاصد؛

۱۳- الدرّة البهیة = ارجوزة فی اصول الفقه؛

۱۴- عویصات المهام فی شرح الفقه والاحکام؛

۱۵- الخلاصة الحسنية؛ به عربی در نحو، تألیف شده در ذی حجه ۱۲۲۶ ق.

۱۶- معادن المسائل الشرعية فی استنباط الأحکام الالهية من الأدلة التفصیلیة؛ که کتاب مفصل فقهی است.

۱۷- منبع الأحکام الشرعية فی فقه الامامية؛ که کتاب فقهی عربی استدلالی است و کوتاه‌تر از کتاب سابق مؤلف است.

۱۸- مرجع الأنام؛ که کتابی فارسی در فقه و شبیه رساله عملیه است.

۱۹- مطلع الانوار؛

۲۰- عوائد الأيام فی الفوائد المتفرقة؛ که مؤلف در آغاز آن، شرح حال خود را در ایام تحصیل و کیفیت تألیفاتش بیان نموده است.

۲۱- میزان الأعمال؛ رساله‌ای فارسی در مسائل فقه می‌باشد، که تألیف آن در روز یکشنبه ۱۷ ذی قعدة سال ۱۲۳۵ پایان یافته است.

۲۲- العمدة الالهية على الزبدة البهائية؛

۲۳- تلخیص العمدة فی شرح الزبدة؛ تألیف این رساله که شرح صغیر بر زبده

می‌باشد، در عصر روز یکشنبه ۱۴ ماه رمضان سال ۱۲۳۸ به اتمام رسیده است.

۲۴- تحفة الاختیار فی الرد على القائلین بعدم العمل بالظن و قطعية الاخبار؛

۲۵- حرز الداعی و نجاح الساعی؛ در دعا که تألیف آن در روز جمعه دوم ذی الحجه ۱۳۲۶ پایان یافت.

۲۶- رساله ای در کیفیت نماز شب؛

۲۷- رساله در کیفیت زیارت عاشورا؛

۲۸- رساله فی مسئله مصالحة حق الرجوع فی العدة الرجعية؛ تألیف این رساله در روز چهارشنبه ۱۷ رمضان سال ۱۲۳۵ به پایان رسیده است.

۲۹- حاشیه مناهل الشوارد؛

۳۰- زاد الناسکین؛

۳۱- رساله فی تخصیص العام بالصفة و الشرط و الغایة؛ تألیف شده در ۲۷ شعبان ۱۲۳۷.

۳۲- شرح الأحوال من البداية الى المال؛

۳۳- جامع (منبع) الخیرات فی شرح اسرار الصلوات؛

۳۴- مجمع الرسائل؛ که مؤلف بنا داشته تمامی رساله های خود را در آن جمع نماید.

۳۵- اجازة الحديث؛

۳۶- رساله فی اصالة اللزوم فی العقود و عموم أوفوا بالعقود؛

۳۷- الغاز و معیبات؛

۳۸- بیان قاعدة «اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنهم» و تعیین اشخاصهم؛

۳۹- رفع التناقض بین مسألتین اصولیتین؛

۴۰- الطلاق الرجعی بمصالحة عدم الرجوع؛

۴۱- عوائد الايام فی عویصات المهام؛

۴۲- الغرة الجليلة فی شرح الدرّة البهیة؛

۴۳- فهرست عویصات الاحکام؛

۴۴- مخزن الاسرار فی احکام الائمة الاطهار؛

۴۵- المراد من كلمة «لابأس»؛

۴۶- مرشد العوام (مختصر) = تلخیص المرشد؛

۴۷- مقدمه عوائد الايام فى عویصات المهام؛

۴۸- رساله فى تحقيق «المؤمنون عند شروطهم»؛

(۳) معرفی منبع الخیرات و شیوة تحقیق آن

اثر حاضر که به تصریح مؤلف در ابتدای رساله، منبع الخیرات در ترجمه و تفسیر اسرار قلبیه صلوات است و در زندگی خودنوشت مؤلف از آن به جامع الخیرات، تعبیر کرده، از آثار گرانبهای اخلاقی و معرفتی آقا محمدعلی آرانی است.

این اثر را باید در عداد مجموعه آثار پیرامونی اسرار الصلاة بررسی کرد. از اسرار الصلاة شهید ثانی به نام «التنبیهاث العلیه علی وظائف الصلاة القلبیه» تا «اسرار الصلاة» میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و «آداب الصلاة» و «سر الصلاة» حضرت امام خمینی علیه السلام همه از آثاری است که به بررسی مقامات و منازل نماز، این بُراق سیر در عالم ملکوت پرداخته‌اند و هر کدام از صاحبان آثار برحسب اندوخته خویش و دارایی معرفتی خود، دریافت‌های عارفانه و محققانه خود را عرضه کرده‌اند.

آقا محمدعلی آرانی در این اثر بنا بر آن داشته که در یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه، مباحث مورد نظر خود را ارائه کند که با تأسف نیمه تمام مانده است. و در باب دوم که مقارنات نماز است و به مقارنات رکنیه و غیر رکنیه می‌پردازد و قصد دارد در مقارنات رکنیه مباحث را در پنج مقصد تقدیم کند که به سه مقصد از آن توفیق می‌یابد و بقیه باب دوم و همه باب سوم و خاتمه رساله باقی مانده است.

آرانی در تدوین و نگارشی زیبا و استادانه، اما در عین حال ساده و بی‌آلایش و با صداقت و اخلاص، مباحث این رساله را آورده است و آنچه موجود است، دست‌نویسی اخلاقی و معرفتی است که گوهرهای گرانبهای تقدیم خواننده می‌کند. نشر رساله در عین

سادگی از ظرافت‌های ادبی و نثرهای آهنگین خالی نیست که از جمله می‌توان به این عبارت مصنف اشاره کرد: «و روح هر عبادتی خصوصاً نماز و مُهْجَةُ هر طاعتی سیما... واجب التعظیم و التکریم».^۱

در تصحیح این رساله چند نکته قابل ذکر است که در اینجا ذکر می‌شود:

۱- رساله حاضر بر اساس نسخه مؤلف که به شماره ۴۴۲۰/۲ در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی محفوظ می‌باشد، تصحیح و تحقیق گردیده است. مؤلف پس از نگارش رساله، حک و اصلاح‌هایی در رساله اعمال فرموده و اغلب، کلمات و جملاتی را بر متن افزوده تا فهم مطلب آسان‌تر و نوشته روان‌تر گردد. در مواردی نیز کلمه‌ای را خط زده که همه موارد را اعمال کرده‌ایم و در صورتی که مواردی نیاز به تذکر یا سودمند بوده در پاورقی تذکر داده‌ایم.

۲- در این اثر مؤلف را اهتمامی فراوان به دو کتاب ارجمند است و در جای جای رساله از آن بهره جسته است، یکی «مصباح الشریعه» که منسوب به امام صادق است و ایشان از روایات و نکات آن استفاده فراوانی می‌کند و دیگری توجه ویژه به «التنبیهاث العلیّه علی وظائف الصلاة القلیّیه» شهید ثانی است که در موارد متعدّد متن‌ها ترجمه‌ای از کتاب «التنبیهاث العلیّه» است.

۳- آرانی - که از بزرگان شیعه و عالمان پر تألیف اسلامی در شمار است - قلمی روان و به دور از گرفتگی‌های نوشتاری دارد و آنچه بیشتر مطمح نظر او بوده است، طرح مباحث علمی و اخلاقی و ارائه دیدگاه‌های خود بوده است. از همین رو کمتر به آرایه‌های ادبی و ظرافت‌های نگارشی پرداخته است.

۴- در این رساله مؤلف بزرگوار در فرازهایی با آهنگ «ای عزیز» نصایحی تأثیرگذار و دل‌نوشته‌هایی اخلاقی و اندرزهایی آسمانی آورده است که روح خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و چون طبیبی روحانی روح‌های بیمار را درمان می‌کند.

- ۵- مؤلف محترم همه جا در پایان کلمات به جای «ای»، «ء» گذاشته و در برخی موارد بدون «ء» آورده است که بر اساس رسم الخط جدید همه موارد را «ای» آورده‌ام.
- ۶- در رسم الخط رساله نوع پیوستگی‌ها و فاصله‌ها اندکی اصلاح گردیده است و البته با این توضیح، این اصلاح‌ها به طور کامل مشهود است. از جمله این اصلاح‌ها نمونه‌های زیر است: کوچها = کوچه‌ها، شعبها = شعبه‌ها، به بندد = ببندد، به ببندد = ببیند، مزها = مزه‌ها، چشمهای = چشمه‌های.
- امید که این اثر مورد رضایت حضرت سبحان واقع گردد و خداجویان و عارفان از آن بهره‌برند و بهره‌ای از آن نصیب این کمترین گردد.

والحمد لله رب العالمین

محمدجواد نورمحمدی

۱۳۹۲/۱/۴

[خطبه رساله]

بسم الله الرحمن الرحيم و به استعين

الحمد لله رب العالمين على آلائه و نعمائه، و الصلوة و السلام على سيد رسله و أشرف أنبيائه و على آله و أولاده، الأدلاء الهادين أمنائه و أصفياه، صلوة متتالية متتابعة دائمة إلى يوم لقاءه.

و بعد؛ چنین گوید مترصد فیوضات ربّانی و متقلد واردات آسمانی، محمد علی بن محمد حسن الآرانی الکاشانی بصره الله لمیوب نفسه و جعل غده خیرا من اسمه، که: این رساله است مسمی به منبع الخیرات در ترجمه و تفسیر اسرار قلبیه صلوات که حسب الخواش جمعی از برادران ایمانی رقمی و کلک بیان می گردد. و آن مشتمل است بر یک مقدمه و سه باب و خاتمه؛ امید از کرم عمیم و فضل جسیم حضرت خداوند عظیم آن است که آن را خالص گرداند از شوب شرکت ماسوای خود.

لا ارجو منه جدیر؛ و هو بکل شیء قدیر؛ و حسبنا الله و نعم الوکیل؛ نعم المولی و نعم النصیر.

اما مقدمه: پس آن مشتمل است بر چهار مطلب

مطلب اول: [نماز اشرف عبادات]

بدانکه نماز اشرف عبادات بدنیّه و اعظم طاعات جسدانیّه است. حتی اینکه قبول آن شرط قبول سایر عبادات و طاعات است، چنانکه در اخبار و آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام وارد است. و بعضی از آنها در طی مطلب سیم از مطالب این مقدمه شرح داده می شود.

و روح هر عبادتی خصوصاً نماز و مُهْجَةُ هر طاعتی سیّما مناجات با معبود بی نیاز و قبول آن در محاسبهٔ یگانهٔ سبحان و زیاد شدن مزد آن در دار جنان و رسیدن به سبب آن به درجات مقربان و بهره‌مند شدن به چیزی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به خاطر احدی نخلیده، از ثوابهای حضرت واهب منان، و مأجور شدن به عمل قلیل مر مزد بی‌شمار را از مبدأ فیض و احسان، حاصل نمی‌شود، مگر به حصول آن با شرایط و آداب که عمدهٔ آنها حضور قلب و توجه و اقبال به جانب معبود بحق و فیاض مطلق و حضرت رب الارباب در حرکات و سکنات و افعال و اقوال آن و تفکر کردن در رموز و مخفیات اسرار آن و رو کردن به قلب به جانب پروردگار عظیم و برگردانیدن روی قلب از غیر جناب اقدس واجب التعظیم و التکریم.

و بدانکه: نماز ترکیبی است که طبیب مطب ایجاد و اختراع، از جهت قطع امراض مزمنهٔ مزجیه [۲] ضعیفه پرداخته است؛ و تریاق فاروقی است که حکیم کارخانه ابداع به جهت ضعف قلوب نحیفه ساخته، در دفع سموم افاعی شیاطین نافع است. و از تأثیر زهرهای ابالیس لعین مانع مخلص اکبری^۱ است که در دفع وساوس سودازدگان عالم امکان سودمند است. و ماده الحیوتی^۲ است در تقویت اشتها و میل به یاد حضرت خداوند منان، صاحب مرتبهٔ بلند.

و ماهیت آن مرکب است از اجزاء لطیفهٔ دافعه و ادویهٔ شریفهٔ نافعه که اول آنها قصد و اخلاص است و انقطاع و اختصاص. و جزء^۳ دیگر آن تکبیر و تمجید است و استعانت به خداوند حمید. و جزء دیگر تمجید است و ثنا و اعتراف به عظمت معبود و دعا. و جزء

۱- مخلص اکبر، اسم معجونی است که در دفع سودا منفعت عظیمی دارد و بدل تریاق فاروق است و گفته‌اند که این دو ترکیب از تأییدات آسمانی است. منه دام ظلّه العالی.

۲- و ماده الحیوة، اسم معجونی است که قوّت اشتها را زیاد می‌کند و تقویت بدن می‌نماید. منه دام ظلّه.

۳- در متن در موارد مختلف «جزو» یا «جزؤ» آمده است.

دیگر خضوع و فروتنی و ابتهاش است و اظهار تسافل و بی قدری مر حضرت ذی الجلال. و جزء دیگر خشوع و رو نهادن بر خاک است و کمال ذلت و انکسار در نزد خداوند پاک. و جزء دیگر تجدید عهد است به کلمه توحید و شهادت دادن است به وحدانیت پروردگار مجید و به یاد آوردن مر عهد قدیم است و سلام کردن بر مقربان درگاه خداوند عظیم و غیر اینها از اجزاء مندرجه در تحت آن که شرط است در هر یک از آنها حضور قلب بالخصوص و پاکیزگی و خلوص آن از کدورات و شوایب و پاک بودن آنها از مناقص و معایب تا آنکه چون دواء چنین فراهم آید و بیمار نافرمانی و عصیان، استعمال نماید، ناخوشیهای معصیت زائل گردد و باعث عدم ارتکاب معاصی باشد.

و از اینجا است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱، یعنی نماز باز می دارد مصلّی را از بدیها و امور ناشایست. و پیغمبر خدا ﷺ فرمود که: «الصلوة معراج المؤمن»^۲، یعنی: نماز معراج مؤمن است، که به واسطه آن می رسد به درگاه قرب حضرت خداوند مهربان و داننده هر آشکار و نهان.

پس ناچار است که مکلف هشیار و بنده از خوابِ گرانِ غفلت بیدار، غایت سعی و نهایت اهتمام نماید در حضور قلب در نزد هر یک از اجزاء آن که اعظم شروط آنها است. با تحصیل شرایط و آداب دیگر که در شریعت مطهره از برای آنها مقرر است و فکر کند در اسرار نهان و امور پنهان آنها، تا آنچه مقصود حکیم علی الاطلاق است از ترکیب آن به حصول پیوندد؛ زیرا که اگر چنین نشود و شرایط آن به عمل نیاید، خواهد

۱- سورة مبارکه عنکبوت، آیه ۴۵.

۲- این عبارت در منابع روایی نیامده، و تنها منبعی که برای آن ذکر شده «اعتقادات مجلسی، ص ۵۷» می باشد. در کتاب الصلاة فی الکتاب و السنة، ص ۱۵، پاورقی ش ۷، چنین آمده: عبارت «الصلوة معراج المؤمن» مع کثرة تداولها علی الألسن بحيث صارت من أشهر الكلمات فی وصف الصلاة، لم نجد لها مصدرا مستندا إلى النبی ﷺ أو الأئمة علیهم السلام... فالظاهر أنها ليست برواية، بل من عبارات علمائنا المتأخرين رضوان الله تعالى عليهم.

بود به منزله جسد بی روح و درخت بی ثمر و نخل بی سر و عمل بی اصل و اثر، و فائده به هیچ وجه بر آن مترتب نخواهد شد.

و این شرایط و آداب بر دو گونه است: یکی از آنها شرائط ظاهریه تکلیفیه است؛ و دیگری شرایط باطنیه قلبیه.

و اول نیز بر دو [۳] گونه است یکی آنکه: نقص آن موجب بطلان عمل و باعث قضا و اعاده است؛ دیگری آنکه نبودن آن موجب نقص کمال است.

و قسم اول از این دو قسم را واجبات نماز گویند. و قسم ثانی را مستحبات. و ما تفصیل این دو قسم را در کتاب میزان الاعمال بیان کرده ایم. و وضع این رساله به جهت بیان شروط باطنیه است که آنها را اسرار قلبیه گویند که به مراعات آنها می رسد قابل مراتب کمال، به منتهای معارج ترقیات؛ و ظاهر می شود بر وی انواع انوار تجلیات. و اکثر این امور هر چند در نصوص وارده از اهل خصوص مذکور است و در کتب علماء راسخین و امناء کاملین مسطور؛ و لیکن مجموع آنها در یک مقام کم کسی ایراد نموده است، بلکه پرده خفا از روی همه آنها احدی نگشوده است و این فقیر خاسر و حقیر بی مقدار با اعتراف به عجز و انکسار، متصدی جمع و ترتیب و تألیف و تهذیب آنها گردید - تقرّبا الی الله و طلبا لمرضاة - امید از کرم عمیم خداوند کریم آن است که آن را از شراکت غیر خود خالص گرداند و اجر آن را در روز فقر و احتیاج کرامت فرماید.

مطلب دوم: [شرط حضور قلب در عبادات]

در بیان، مراد به قلبی است که حضور آن در عبادت شرط است و به سبب حضور آن، مرتبه عبادت، رفیع و بلند می شود.

[معانی قلب]

بدانکه قلب بر دو معنی اطلاق می شود.

معنی اول: همان گوشت پاره است که به شکل بار صنوبر است و در جانب چپ سینه

هر حیوانی مکان دارد و میان آن تهی است و در میان آن پاره خون سیاه بسته است و آن خون منبع روح حیوانی است و آن را شغاف قلب^۱ گویند.

معنی دوم: لطیفه است روحانی که آن را تعلق است به قلب به معنی اول. و گاهی آن را قلب گویند و باری روح و باری انسانش خوانند. و قلب به این معنی دریابنده است چیزها را و ادراک کننده است امور را و آن عالم است و عارف و مخاطب به خطابات و مثاب به مثوبات و مر او را علاقه است به قلب به معنی اول.

و در وجه علاقه وی با آن قلب در میان حکما خلاف است. بعضی گفته اند که: تعلقش به قلب مثل عرض است به اجسام^۲ و بعضی بر این رفته اند که: تعلقش به وی مثل تعلق اوصاف است به موصوفات. و بعضی گفته اند که: تعلقش مثل تعلق ذی آلت است به آلت. و بعضی گفته اند که: مثل تعلق متمکن است به مکان. و بعضی چیز دیگر گفته اند و ذکر هر یک و تحقیق مقام خارج است از وضع این مختصر.

و در هر مقام از کتاب خدا و اخبار رسول خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) که لفظ قلب [۴] وارد شده است مراد از آن همین معنی است. و گاهی تعبیر می شود از آن به قلب در صدر، همچنانکه باری تعالی در قرآن مجید خود فرموده است که: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳ یعنی: والله يعلم؛ پس به درستی که کور نیست چشمها و لکن کور است دلها که در سینه ها است. و وجه این قید آن است که به آن اشاره کردیم و گفتیم که قلب روحانی را علاقه است با قلب جسدانی، پس گویا که آن قلب نیز در سینه مأوا دارد هر چند متعلق باشد به جمیع بدن و مستعمل آن هم باشد. پس تعلق اولش به قلب جسدانی است و به واسطه آن تصرف در سایر بدن می نماید، پس قلب جسدانی مأوی و مملکت و مطیّه^۴ و بارکش آن است.

و از اینجا است که بعضی علما از قلب جسدانی تعبیر به عرش می کنند و از سینه تعبیر

۱- غلاف یا پرده دل را گویند.

۲- در نسخه: احسام و بعضی را.

۳- سورة مبارکه حج، آیه ۴۶.

۴- مرکب.

به کرسی^۱؛ و مرادش آن است که قلب جسدانی و سینه مجری اول و مملکت قلب روحانی است که اول تصرف در آنها می‌کند و به واسطه آنها تصرف در سایر بدن پس قلب جسدانی و سینه به منزله عرش و کرسی است به نسبت به باری تعالی جلت عظمت هر چند این تشبیه نوع اغتشاشی دارد.

به هر حال مثل این قلب در بدن مثل پادشاه است در مملکت محروسه خود که آن را لشکری و اعوانی و اضداد و احوالی است و قبول می‌کند نورانیت و اشراق و ظلمت و انفلاق را؛ و گاهی خوش وقت و منشرح است و گاهی مکدر و منقبض است و گاهی بر تخت سلطنت خود مستقر است و زمانی در گشت و سیر است و از امور مملکت بی خبر است و گاهی روشن و صافی است و زمانی مظلم و تیره است، مثل آیینۀ صاف که آنچه در مقابل وی دارند صورتش در آن نقش بندد. و گاهی در صفا و نورانیت به مرتبه‌ای می‌رسد که حقیقت اشیاء در آن نقش می‌بندد و به چنین قلبی اشاره کرده است پیغمبر خدا ﷺ به قولش که فرموده است: «إذا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ قَلْبِهِ»^۲، یعنی: هرگاه پروردگار عالم خوبی بنده‌ای را خواهد، می‌گرداند برای او موعظه کننده‌ای را از قلبش. یعنی: قلب او را ناصح او می‌کند.

و باز فرموده است که: «مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ قَلْبِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ»^۳ یعنی: هرکس که باشد از برای او قلبش ناصح و واعظی، خواهد بود از برای او از جانب رب الارباب نگهبان و حافظی. و گاهی در ظلمت و تیرگی به مرتبه‌ای می‌رسد که نفع را از ضرر و خیر را از شر امتیاز نمی‌کند و این نه به واسطه جوهر و اصل آن است زیرا که جوهر و اصل آن روحانی است و جلاء محض و نور صرف است بلکه قلب به سبب

۱- اسرار الآیات، صدر المتألهین، ص ۱۱۸، قاعدة فی العرش و الكرسي.

۲- مرآة العقول، ج ۹، ص ۴۱۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۳، ص ۲۲۱.

۳- مرآة العقول، ج ۹، ص ۴۱۲.

عوارض و اموری است که از خارج بر آن وارد می شود؛ یا به یک دفعه آن را تیره و تار [۵] و گرفته و بی اعتبار می گرداند و یا به تدریج.

مثال اول در این عالم عیان آن است که: کسی آئینه روشن و صافی داشته باشد واحدی مشت گلی یا غیر آن را بر آن افکند که به یک دفعه جلا و روشنی آن را بیوشاند و از حیث ارتفاع بیندازد.

و مثال ثانی آن است که: آئینه صافی را در مطبخی بگذارند و اندک اندک، مرة بعد اخرى و كرة بعد اولی، دود به آن برسد و آن را تیره و تار گردانند و از درجه نفع و اعتبارش بیفکند.

و قلب نیز گاهی به واسطه گناهی عظیم به یک دفعه چنان مکدر و تیره شود که بالمره محجوب از ادراک حق شود؛ بلکه به جائی رسد که باطل در نظرش حق نماید و حق در نظرش باطل باشد. و گاهی به تدریج به واسطه ارتکاب معاصی به این مرتبه رسد. و از این مرتبه در آیات و اخبار تعبیر به زین^۱ و طبع^۲ شده است همچنان که از ضیا و روشنی قلب گاهی به سراج^۳ و گاهی به مصباح^۴ و گاهی به نقطه سفید^۵ تعبیر شده است.

چنانکه روایت شده است از زرارۀ بن اعین که: از اصحاب والا جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بود که گفت: از حضرت امام همام امام محمد باقر علیهما السلام شنیدم که فرموده: «نیست هیچ بنده ای مگر آنکه در قلبش نقطه سفیدی است، پس هرگاه گناهی از او صادر شود در آن نقطه سفید نقطه سیاهی پیدا شود، پس اگر توبه کند

۱- سورة مبارکه مطفین، آیه ۱۴ ﴿ثَلَاثِلَ زَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ﴾: غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۹۴، «... و استغلت علی قلوبکم افعال الزین».

۲- سورة مبارکه توبه، آیه ۸۷ ﴿و طَبَعَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾.

۳- مرآة العقول، ج ۹، ص ۴۱۳، ح ۱۳، «قلب المؤمن أجرد فيه سراج يزهر...».

۴- معانی الأخبار، ص ۳۹۵، باب نوادر المعانی، «... و قلب مفتوح فيه مصباح يزهر و...».

۵- الکافی، ج ۲، ص ۲۱۴، باب فی ترک دعاء الناس، حدیث ۷، «... نکت فی قلبه نکته بیضاء...».

آن نقطه سیاه زائل و برطرف شود و اگر گناهی از او سرزند آن نقطه سیاه بیشتر شود تا آنکه اندک اندک تمام سفیدی دل را پنهان کند و ببوشاند، پس چون آن نقطه سیاه تمام دل را فروگیرد صاحب آن دل هرگز به خوبی میل نکند و این است قول خدای تعالی که فرموده است: ﴿كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱ یعنی: بس کن، بلکه غالب شده است بر دلهای ایشان گناهایی که بودند ایشان می کردند آن گناهان را.

و زین از روی لغت به معنی غلبه کردن گناه است بر دل. در قاموس^۲ گفته است «ران ذنبه علی قلبه، رینا و ریونا، غَلَبَ» و هم حق تعالی در قرآن فرموده است: ﴿أَن تَوَلَّيْنَا أَصْنَانَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۳. طبع، از روی لغت به معنی مهر زدن است بر چیزی، پس ترجمه آیه و الله يعلم؛ این است که: اگر خواهیم می گیریم ایشان را به گناهان ایشان و مهر می زنیم بر دلهای ایشان، پس ایشان نمی شنوند چیزی را.

و بدانکه حق تعالی در این آیه کریمه، ربط داده است نشنیدن چیزی را به مهر زدن بر دل به واسطه گناه، چنانکه ربط داده است شنیدن را در جای دیگر به تقوی و پرهیزکاری. و در جای دیگر، ربط داده است تقوی را به تعلیم خود و فرموده است: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا﴾^۴، یعنی: و پرهیزید از خدا و بشنوید. و فرموده است و [۶] ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَنَّ اللَّهُ﴾^۵ یعنی: بپرهیزید از خدا و تعلیم کند خدا شما را.

و از اینجا ظاهر می شود که چون گناهان بر دل متراکم شوند و بر روی هم بنشینند بر

۱- سورة مبارکه مطففین، آیه ۱۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳، باب الذنوب، حدیث ۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۰۳، باب وجوب اجتناب الخطایا، حدیث ۱۶، نص روایت این است: «ما من عبد إلا و فی قلبه نکته بیضاء فإذا أذنب ذنباً خرج فی النکته سوداء...».

۳- قاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۳۰. ۴- سورة مبارکه اعراف، آیه ۱۰۰.

۵- سورة مبارکه مائده، آیه ۱۰۸. ۶- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۸۲.

دل قفل می‌زنند و دل سنگین می‌شود و از دریافتن حق کور و بی‌شعور می‌گردد. و کوتاهی می‌کند صاحب آن دل در امر آخرت و صلاح دین خود؛ و بزرگ می‌شود در نظرش امر دنیا به حدّی که همت خود را مقصور می‌گرداند در امر دنیا و فکر و ذکر خود را صرف آن می‌کند؛ و چون امر آخرت در نزد وی مذکور می‌شود، داخل به گوشش نمی‌شود؛ و اگر بالفرض داخل گوشش هم شود از گوش دیگرش بیرون می‌رود. بلکه بسا هست که قلب به حدّی تیره و تار می‌شود که از ذکر آخرت منقبض می‌شود و به غضب می‌آید این است معنی سیاهی دل در اخبار.

چنانکه از پیغمبر خدا ﷺ منقول است که فرموده: «دل مؤمن صاف است و در آن چراغی است که روشنی می‌دهد و دل کافر سیاه و منکوس است».^۱

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرموده: «قلوب سه گونه‌اند: دلی است منکوس که قصد نمی‌کند چیزی از خوبی را و آن دل کافر است؛ و دلی است که در آن نقطه سیاهی هست، پس خیر و شر در آن خلجان دارند، پس به هر کدام میل کند آن؛ یک غالب می‌شود بر آن؛ و دلی است که مفتوح است در آن چراغها که روشنی می‌دهد و نور آن فرو نمی‌نشیند تا روز قیامت»^۲ و از اجزای حدیث معلوم می‌شود که مراد به قلب در اینجا، قلب جسدانی نیست، بلکه قلب روحانی است، زیرا که قلب جسدانی تا روز قیامت باقی نمی‌ماند.

و بدانکه مثل قلب، مثل قلعه است و مثل شیطان، مثل دشمن یاغی است که بر سر آن قلعه آمده باشد و خواهد آن قلعه را مفتوح نماید و داخل قلعه شود و به ملکیت در آن تصرف نماید؛ و صاحب قلعه اگر خواهد قلعه را نگاه دارد و نگذارد که دشمن داخل در

۱- مرآة العقول، ج ۹، ص ۴۱۳. «قلب المؤمن أجرد فيه سراج يزهر و قلب الكافر أسود منکوس».

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۲۳، باب فی ظلمة قلب المنافق، حدیث ۲؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۵، باب نوادر «القلوب ثلاثة، قلب منکوس لا یعی علی شیء من الخیر و هو قلب الکافر...».

آن شود، لازم است که درهای قلعه را محکم فرو بندد و شکستگیهای دیوار آن را بسازد و مواقع خلل آن را مستحکم کند. پس ناچار است از اینکه صاحب قلب طریق استحکام قلعه دل را بداند تا در استحکام آن تواند کوشید.

و تفصیل این مطلب محتاج است به طول کلام و آن خارج است از مقصود از این رساله، ولیکن امری که جامع این معنی است این است که در وقت نماز رو کند به جانب جناب اقدس الهی و بداند که در برابر وی ایستاده است و اگر مصلی او را نمی بیند، خدا وی را می بیند. همچنان که در حدیث وارد است که: «عبادت کن خدا را چنانکه گویا او را می بینی که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند»^۱ و هرگاه چنین کنی و این معنی را به خاطر بگذرانی، راههای [۷] قلعه دل را از داخل شدن شیطان مسدود کرده خواهی بود، و رو خواهد کرد قلب تو به سوی جناب اقدس معبود و فارغ خواهی شد برای عبادت. و از حضرت رسول ﷺ مروی است که فرمود: «چون بنده به نماز می ایستد، حاضر می شود شیطان در نزد وی و می گوید بیاد بیاور فلان امر و فلان عمل را و آن بنده رو می کند به جانب آن امر تا آنکه نماز می کند و نمی داند که چه قدر نماز کرده است»^۲ و از اینجا ظاهر می شود که مجرد حرکت دادن زبان منع نمی کند شیطان را از تسلط بر قلب، بلکه ناچار است از عمارت کردن دل به تقوی و پاک گردانیدن آن از صفات ذمیمه که آنها یاوران شیطان و جنود ویند. و حق تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الْأَذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۳ یعنی: والله يعلم، آن کسانی که

۱- مصباح الشریعة، ص ۸، الباب الثانی فی العبودیة. «أعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه، فإنه يراك...»؛ امالی طوسی، ص ۵۲۶، مجلس یوم الجمعة الرابع من المحرم....

۲- رسائل الشہید الثانی، ص ۱۰۵. «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اشْتَغَلَ بِالصَّلَاةِ جَاءَهُ شَيْطَانٌ وَقَالَ لَهُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، حَتَّى يَضِلَّ الرَّجُلُ أَنْ يَدْرِيَ كَمْ صَلَّى» و به همین مضمون در صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۱، آمده «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَ لَهُ ضُرَاطٌ حَتَّى لَا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ فَإِذَا قُضِيَ الدُّعَاءُ... يَقُولُ أَذْكَرُ كَذَا، أَذْكَرُ كَذَا لَمَّا لَمْ يَكُنْ...».

۳- سورة مباركة اعراف، آیه ۲۰۱.

پرهیز گارند هرگاه برخورد ایشان را طائفه‌ای از شیاطین متذکر می‌شوند و به یاد خدا می‌افتند، پس ایشان بینایانند.

پس تأمل کن و ببین که چگونه تخصیص داده است بینائی را به پرهیزگاران. و از اینجا ظاهر می‌شود که پرهیزگاران نیز از مکر شیاطین فارغ نیستند و لیکن ایشان متذکر می‌شوند و می‌فهمند که اینها از وساوس شیاطین است، از آنها رو بر می‌گردانند و صاحبان رین و طبع، از کثرت ذنوب متنبه نمی‌شوند، پس تو نیز تأمل کن در منتهای ذکر و عبادت خود و بهترین عملهای خود که نماز است. و متوجه شو و ببین که چون به نماز می‌ایستی چگونه می‌کشد تو را شیطان به بازارها و می‌گرداند تو را در کوچه‌ها و سیر می‌دهد تو را در باغستان‌ها و سیرگاه‌ها؛ و مشغول می‌کند تو را به محاسبه معامله کنان و جواب معاندان؛ و به یاد می‌آورد تو را آنچه فراموش کرده‌ای در محاسبات و معاملات خود و چگونه تو را می‌کشد به وادی دنیا و مهالک آن. و هجوم نمی‌آورند بر قلب تو عساکر شیاطین مگر در حال نماز و دور نمی‌شوند از تو به مجرد بجا آوردن صورت نماز، بلکه در آن حال بیشتر بر تو هجوم می‌آورند، هر چند به آن نماز تکلیف از تو ساقط می‌شود و از عهده تکلیف بر می‌آئی.

و لیکن در قبول آن محتاج است به استعمال و قواعد دیگر و اصلاح باطن از صفات خبیثه که آنها یاوران شیطانند، و اگر چنین نکنی نماز به تو نفع نمی‌بخشد، بلکه موجب ضرر است، نمی‌بینی که دوا خوردن بیش از پرهیز به بدن ضرر می‌رساند، بلکه همین هم بس نیست و ناچار است از اینکه باطن را به صفات حسنه نیز آراسته گردانی تا آنکه قابل رو کردن به جانب معبود مطلق شوی و بترسی [۸] از تقصیر و اهمال در عبادت حضرت ذی الجلال.

حق تعالی فرموده است: ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطَفُّنُ الْقُلُوبِ﴾^۱ یعنی: والله العالم، آگاه باشید که به ذکر خدا مطمئن می‌شوند دلها، پس تو این معنی را علامتی قرار ده میان خود

و رها شدن قلب از وساوس شیطان؛ و هر زمان که دلت مطمئن شود و از وساوس شیطان فارغ باشد، دانسته باش که ذکر حقیقی از تو صادر گردیده است. توفیق دهد خداوند کریم ما و تو را از شر شیطان رجیم و دیولنیم.

مطلب سیم: [آیات و اخبار حضور قلب]

در ذکر آیات و اخباری است که دلالت دارند بر آنکه حضور قلب در عبادات خصوصاً نماز که اعظم آنها است مطلوب و در نزد معبود بحق، محبوب و مرغوب است. حق سبحانه و تعالی فرموده است در وصف مؤمنان: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۱ تا آخر اوصاف. خشوع در لغت به معنی تذلل و ذلت بر خود قرار دادن است^۲، یعنی: والله العالم، به تحقیق رستگار شدند مؤمنانی که در نمازشان تذلل دارند در نزد پروردگار و معبود خود.

و در جای دیگر فرموده است که: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ﴾^۳ یعنی: والله العالم، و آن کسانی که داده می شوند اجر و مزد اعمالی که بجا می آورند، در حالی که دلهای ایشان ترسنده و خائف است. و پر ظاهر است که متصف بودن قلب به ترس، مستلزم حضور قلب است بر اتم وجهی.

و در مقام مذمت غافلان فرموده است که: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۴ سهو را بعضی علما در این مقام به غفلت تفسیر کرده است و فرموده است که: مذمت کرده است خدا ایشان را به غفلت، با وجود اینکه ایشان را نماز گذارندگان تعبیر

۱- سورة مبارکه مؤمنون، آیات ۱ و ۲.

۲- فرهنگ المعجم الوسيط، ج ۱، ص ۵۰۱، ماده «خشع»، در معنای آن آمده: مطیع و فرمانبردار شد. خوار و ذلیل شد.

۳- سورة مبارکه مؤمنون، آیه ۶۰.

۴- سورة مبارکه ماعون، آیات ۴ و ۵.

کرده است. پس مراد به غفلت از نماز، ترک نماز نیست! بلکه مراد غفلت قلب است در حال نماز که عبارت از عدم حضور قلب است.^۱

و در جای دیگر فرموده است: ﴿قَوْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَتْكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۲ یعنی: وای بر سیاه دلان در نزد ذکر خدا، ایشان در گمراهی آشکارند. و سیاهی دل در این مقام کنایه از عدم حضور آن است، زیرا که آن مستلزم عدم حضور قلب باشد و پیغمبر خدا ﷺ فرموده که: «نماز به منزله ترازو است هر کس تمام داد تمام می گیرد»^۳ یعنی: هر کس در این نشئه^۴ فانیه نماز را با شرایط و ارکان و مکملات نیکو به عمل آورد، در نشئه باقیه اجر و مزد آن را تمام خواهد گرفت.

و باز آن حضرت ﷺ فرموده: «که دو مرد از امت من ایستند به نماز و رکوع و سجود هر دو یکی است، ولیکن تفاوت میان دو نماز ایشان به قدر تفاوت میان زمین و آسمان است»^۵ و پر ظاهر است که نسبت این تفاوت نخواهد بود مگر به واسطه تفاوت وجود حضور قلب و عدم آن.

[۹] و باز آن حضرت ﷺ فرمود که: «آیا نمی ترسد آن کسی که روی دل خود را در نماز از معبود حقیقی بر می گرداند، اینکه خدا روی او را به روی حمار برگرداند و او را مسخ کند»^۶.

۱- رسائل الشهد الثانی، ص ۱۰۶؛ المحجة البيضاء، ملا محسن فیض، ج ۱، ص ۳۴۹، فضیلة الخشوع. «ذمهم علی الغفلة عنها مع کونه مصلین».

۲- سورة مبارکه زمر، آیه ۲۲.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۶، باب فضل الصلاة، حدیث ۱۳؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۷، باب فضل الصلاة، حدیث ۶۲۲. «الصلاة میزان، من وفی استوفی».

۴- در اصل: نشائه.

۵- عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۲۳، حدیث ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۹، باب آداب الصلاة، حدیث ۴۱، «ان الرجلین من أمتی یقومان فی الصلاة و رکوعهما و سجودهما واحد...».

۶- همان، ص ۳۲۲، حدیث ۵۸. «أما یخاف الذی یحول وجهه فی الصلاة أن یحول الله َ»

و در حدیث دیگر فرموده که: «هر کس دو رکعت نماز کند و در آن دو رکعت امری از امور دنیا به خاطرش نخلد، می‌آمرزد خداوند عالم جمیع گناهان او را».^۱

و در حدیث دیگر فرموده که: «هر کس نگاه دارد نفس خود را در نماز فریضه و تمام کند رکوع و سجود آن را و خضوع و خشوع در آن به عمل آورد، پس تعجید و تعظیم و حمد و ثنای حق تعالی را به جای آورد تا وقت نماز دیگر داخل شود و در میان دو نماز گناهی از او صادر نشود، می‌نویسد خداوند عالم برای [او] ثواب یک حج و یک عمره؛ و خواهد بود آن نمازگزار از اهل علیین».^۲

و در حدیث دیگر فرموده که: «به درستی و تحقیق نمازی هست که قبول می‌شود نصف آن یا ثلث آن یا ربع آن یا خمس آن تا عشر آن که ده یک آن است و نمازی هست که پیچیده می‌شود مانند جامهٔ کهنه و آن را بر روی صاحبش می‌زنند و [و به او گفته می‌شود] جز این نیست که از برای تو است از نماز تو همان قدر که اقبال و رو کنی به نماز و خالق بی‌نیاز به قلب خود».^۳

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه بایستد بندهٔ مؤمن در نمازش، نظر می‌کند حضرت آفریدگار یگانه به جانب وی و می‌فرماید که: روی کن به قلب خود و سایه می‌افکند رحمت بر سر وی تا کنار [ه] های آسمان و ملائکه فرو می‌گیرند او را از اطراف وی تا کنارهٔ آسمان، و موکل می‌گرداند حضرت خداوند بر

→ وجه و وجه حمار».

۱- همان، حدیث ۵۹. «من صلی رکعتین و لم یحدث فیهما نفسه بشیء من أمور الدنیا غفر الله له ذنوبه».

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۱، باب فضل الصلاة، حدیث ۶۴۲؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۶، باب استحباب الجلوس فی المسجد، حدیث ۲. «من حبس نفسه علی صلاة فریضة ینتظر وقتها فصلاها فی أول وقتها...».

۳- بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۶۰، باب آداب الصلاة، حدیث ۵۹. «أن من الصلاة لما یقبل نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها إلى العشر و إن منها لما یلف کما یلف الثوب الخلق...».

وی ملکی را که بر سر وی ایستاده است و با وی می‌گوید که: ای نمازگزار! اگر بدانی که کی به سوی تو نظر دارد و با کی مناجات می‌کنی، هر آینه به هیچ کس التفات نخواهی کرد و از جای خود حرکت نخواهی نمود هرگز»^۱.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: «جمع نمی‌شود رغبت به سوی خدا و رهبت و خوف از او در دلی، مگر آنکه واجب می‌شود از برای او بهشت؛ پس هرگاه به نماز بایستی، رو کن به قلب خود به سوی خداوند عزوجل، زیرا که نیست هیچ بنده مؤمنی که رو کند به قلب، به جانب پروردگار عزوجل در نماز و دعای خود، مگر اینکه می‌گرداند و مایل می‌کند دلهای مؤمنان را به جانب وی، و امداد می‌کند او را به دوستی مؤمنان و بهشت را به وی کرامت می‌فرماید»^۲.

و از ابو حمزه ثمالی منقول است که: «گفت: دیدم علی بن الحسین علیه السلام را که نماز می‌کرد و ردای مبارکش از دوشش افتاد و آن را به دوش نگرفت تا از نماز فارغ شد. من عرض کردم که: چرا ردای مبارک که از دوش افتاد به دوش نگرفتی؟ فرمود: نمی‌دانی که در برابر کی ایستاده بودم؟ [۱۰] پس فرمود که: قبول نمی‌شود از نماز بنده، مگر آن قدری که حضور قلب در آن داشته باشد! من عرض کردم که فدای تو شوم پس ما هلاک می‌شویم، حضرت فرمود که: کوتاه کن! به درستی که خدا تمام می‌کند نقص‌های نماز فریضه را به نافله‌ها»^۳.

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵، باب فضل الصلاة، حدیث ۵. «إذ أقام العبد المؤمن في صلاته نظر الله إليه أو قال أقبل الله عليه حتى ينصرف وأظلمت الرحمة من فوق رأسه إلى أفق السماء...».

۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۳۵، ثواب الورع و الزهد؛ امالی مفید، ص ۱۵۰، المجلس الثامن عشر. «لا يجمع الله المؤمن الورع و الزهد في الدنيا إلا رجوت له الجنة، ثم قال: و إني لأحب للرجل المؤمن منكم إذا قام في صلاته...».

۳- علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۳۲، باب العلة التي من أجلها سمي علي بن الحسين علیه السلام...، حدیث ۸. «رأيت علي بن الحسين علیه السلام يصلي فسقط رداءه عن أحد منكبيه، قال: فلم يسوه حتى فرغ...».

و از فضیل بن یسار منقول است که: حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهما السلام فرمودند که: «به درستی که نیست از نماز برای تو مگر آن قدری که اقبال کنی در آن، پس اگر در نماز اقبال نداشته باشی یا غافل شوی از اداء آن، پیچیده می شود و زده می شود بر روی صاحبش».^۱

و زراره به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: «هرگاه به نماز بایستی پس بر تو باد به اقبال و رو کردن به نماز، زیرا که به تحقیق از برای تو خواهد بود از نماز آن قدری که اقبال کنی به سوی آن و بازی مکن در نماز با دست خود و سر خود و ریش خود؛ و خیالهای دنیا را به دل در میاور و دهن دره مکن و خمیازه مکش».^۲ تا آخر حدیث.

و محمد بن مسلم به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر کس نماز کند، پس متوجه نماز شود و امری از امور دنیا را به خاطر در نیارد و غفلت نورزد از نماز، رو می کند خدا به سوی او مادامی که روی دل او بانماز باشد؛ پس بسا هست که نصف نمازش قبول می شود و یا ثلث آن یا ربع آن یا خمس آن؛ و جز این نیست که مأمور شده ایم ما به نمازهای نافله تا آنکه تمام شود به آنها نمازهای فریضه».^۳

و به سند معتبر از ابو بصیر منقول است که: «مردی به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد - و من می شنیدم - که: فدای تو شوم من بسیار در نماز سهو می کنم، حضرت

۱- الکافی، ج ۳، ص ۳۶۳، باب ما یقبل من صلاة الساهی، حدیث ۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۴۲، باب احکام السهو، حدیث ۵. «إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا، فَإِنْ أَوْهَمَهَا كُلُّهَا أَوْ غَفَلَ عَنْ أَدَائِهَا لَفَتْ فَضْرَبَ بِهَا وَجْهَ صَاحِبِهَا».

۲- الکافی، ج ۳، ص ۲۹۹، باب الخشوع فی الصلاة، حدیث ۱. «إِذَا قُمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَعَلَيْكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّمَا بِحَسَبِ لَكَ مِنْهَا... وَلَا تَعْبَثُ...».

۳- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۴۱، باب احکام السهو، حدیث ۱. «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَرْفَعُ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ نِصْفَهَا وَ ثُلُثَهَا وَ رُبْعَهَا وَ خُمْسَهَا فَمَا يَرْفَعُ... لِيَتِمَّ لَهُمْ بِهَا مَا نَقَصُوا مِنَ الْفَرِيضَةِ».

فرمود که: آیا کسی هست که سالم باشد از سهو و نسیان؟ آن مرد عرض کرد که: گمان ندارم کسی را کثیر السهو تر از خودم، آن حضرت به وی فرمود که: ای ابو محمد! به درستی بنده هست که ثلث نمازش بالا می‌رود و یا نصف آن یا سه ربع آن و یا کمتر از این و یا بیشتر از این بر قدر سهو او^۱ و گویا مراد به این سهو غفلت است از حضور قلب در نماز.

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «پدرم می‌فرمود که: علی بن الحسین علیه السلام هرگاه به نماز می‌ایستاد، گویا شاخ درختی بود که حرکت نکند، مگر آنچه باد آن را حرکت دهد»^۲.

و ایضا به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده بود: «علی بن الحسین علیه السلام هرگاه به نماز می‌ایستاد، رنگ مبارکش متغیر می‌شد و هرگاه به سجود می‌رفت، سراز سجود بر نمی‌داشت تا عرق از روی مبارکش جاری می‌شد»^۳.

و ایضاً به سند قوی از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی اول چیزی که در روز بازپسین محاسبه خواهند کرد به آن بابتنده، نماز است، پس اگر قبول شود نماز، قبول خواهد شد ماسوای آن، و اگر رد شود، رد خواهد شد ماسوای آن، به درستی که نماز هرگاه [۱۱] بلند شود در اول وقتش، بر می‌گردد به سوی صاحبش در حالی که سفید و نورانی باشد، در آن حال می‌گوید به صاحبش: محافظت کردی مرا، خدا تو را محافظت کند؛ و هرگاه بلند شود در غیر وقتش

۱- الکافی، ج ۳، ص ۳۶۳، باب ما یقبل من صلاة الساهی، حدیث ۳. «قال رجل لأبي عبد الله علیه السلام و أنا أسمع، جعلت فداک آتی کثیر السهو فی الصلاة فقال: و هل ... علی قدر سهو».

۲- همان، ص ۳۰۰، باب الخشوع فی الصلاة، حدیث ۴. «کان علی بن الحسین علیه السلام إذا قام فی الصلاة، کأنه ساق شجرة لا یتحرک منه شیء إلا ما حرکه الريح منه».

۳- همان، حدیث ۵. «کان علی بن الحسین علیه السلام إذا قام فی الصلاة، تغیر لونه، فإذا سجد لم یرفع رأسه حتی یرفّض عرقاً».

به غیر حدود و آداب آن، بر می‌گردد به سوی صاحبش و حال آنکه سیاه و تاریک، است؛ به صاحبش می‌گوید: ضایع ساختی مرا، خدا تو را ضایع کند».^۱

و ایضا کلینی به سند صحیح از عیص بن قاسم روایت کرده که گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که می‌گذرد بر بنده‌ای پنجاه سال و حال آنکه قبول نمی‌شود از او یک نماز! پس کدام مصیبت از این سخت‌تر و شدیدتر است؟! و به خدا سوگند که شما می‌شناسید از همسایگان و رفیقان خود کسی را که اگر نماز کند برای شما، قبول نخواهید کرد از او به جهت پستی آن. به درستی که خداوند عزوجل قبول نمی‌کند، مگر چیز پاکیزه را، پس چگونه قبول خواهد کرد نمازی را که به آن استخفاف رسیده باشد».^۲

و ایضا به سند صحیح از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده: «هرگاه بایستد بنده‌ای به نماز و سبک کند نمازش را می‌فرماید حق تعالی به ملائکه که: می‌بینید بنده مرا، گویا چنان می‌پندارد که حوائج او به دست غیر من است، آیا نمی‌دانید که برآمدن حوائجش به دست من است؟».^۳

و به سند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که: «در تفسیر کریمه **لَيَبْلُوكُمْ أَنتُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا**»^۴ فرمود: مراد این نیست که خدا آزمایش می‌کند شما را که عمل کدام بیشتر است، بلکه مراد این است که آزمایش می‌کند شما را که عمل کدام صواب‌تر

- ۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۸، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث ۴. «... أول ما يحاسب به العبد، الصلاة، فإن قبلت، قبل ما سواها، إن الصلاة إذا ارتفعت في أول وقتها رجعت إلى صاحبها...»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۸، باب فضل الصلاة، حدیث ۶۲۶. «أول ما يحاسب به العبد، الصلاة، فإذا قبلت، قبل منه سائر عمله وإذا ردت عليه ردّ عليه سائر عمله».
- ۲- همان، ج ۳، ص ۲۶۹، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث ۹. «والله إنه ليأتي على الرجل خمسون سنة و ما قبل الله منه صلاة واحدة و أي شيء أشد من هذا...».
- ۳- همان، حدیث ۱۰. «إذا قام العبد في الصلاة فخفف صلاته، قال الله تبارك و تعالی لملائكته أما ترون إلى عبدي كأنه يرى...».
- ۴- سورة مبارکه ملک، آیه ۲.

و محکم تر است و جز این نیست که محکمی عمل، خوف از خدا است و نیت صادقۀ نیکو. پس آن حضرت فرمود که: باقی ماندن بر عمل تا آنکه خالص شود از برای خدا، سخت تر و دشوار تر است از عمل کردن و عمل خالصی که نخواهی اینکه احدی تو را بر آن عمل مدح کند، مگر حق تعالی، و نیت افضل است از عمل، آگاه باش که نیت خود عمل است، پس تلاوت فرمود قول خدای تعالی را که: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^۱ و فرمود که: یعنی: هر کس عمل می کند بر نیت خود».^۲

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا [ء] منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: «خوشا [به] حال کسی که خالص گرداند از برای خدا عمل و عبادت و دعا را، و مشغول نشود دلش به آنچه می بیند چشمهای او، و فراموش نکند یاد خدا را به سبب آنچه می شنود گوشهای او، و محزون نگردد به سبب آنچه به دیگران عطا شده است».^۳

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است [۱۲] که فرمود در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی ﴿إِلَّا مَن أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۴: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار خود را در حالی که در آن دل نباشد احدی سوای او سبحانه و فرمود که: هر دلی که در آن شکی یا شرکی باشد، آن دل ساقط است از درجۀ اعتبار حضرت آفریدگار و جز این نیست که زهد در دنیا مطلوب است به جهت آنکه دل بندگان خالی و فارغ شود از یاد دنیا و متوجه شود به ذکر آخرت».^۵

۱- سورة مبارکۀ اسراء، آیه ۸۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۶، باب الاخلاص، حدیث ۴. «في قول الله عز وجل ﴿يَتْلُوَنَّهُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَقْلاً﴾ قال: ليس يعني أكثر عملاً ولكن أوصيكم عملاً وإتماً...».

۳- همان، حدیث ۳. «طوبى لمن أخلص الله العبادة والدعاء ولم يشغل قلبه بما ترى عيناه ولم ينس ذكر الله بما تسمع أذناه ولم يحزن صدره بما أعطى غيره».

۴- سورة مبارکۀ شعراء، آیه ۸۹.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶، باب الإخلاص، حدیث ۵. «سألته

و در کافی به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: «در مزدلفه، یعنی مشعر الحرام - در عقب سر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نماز کردم، پس چون آن حضرت از نماز فارغ گردید، متوجه من شد و فرمود که: ای ابان! این نمازهای پنجگانه واجب، هر کس بجا آورد حدود آنها را و محافظت کند و قتهای آنها را، در روز قیامت برای او نزد خدا عهدهی خواهد بود که به واسطه آن داخل بهشت شود؛ و کسی که بر پا ندارد حدود آنها را و محافظت ننماید اوقات آنها را، ملاقات خواهد کرد در آخرت خدا را در حالی که برای وی عهدهی نباشد که به آن داخل بهشت شود. اگر خدا خواهد او را عذاب خواهد کرد و اگر خواهد او را خواهد آمرزید».^۱

[جمع بندی نتیجه روایات]

و بدانکه: اخبار از پیغمبر مختار و ائمه اطهار بر این مضمون بسیار است و همین قدر از برای طالب حق و صاحب عقل کافی است و محصل مضمون آنچه از این اخبار به انضمام بعضی از آنها با بعضی مفهوم می شود، آن است که نماز اشرف عبادات و اقرب قربات است و حضور قلب در جمیع عبادات، خصوص نماز مطلوب و مقصود حضرت معبود است. بلکه نماز بدون آن قابل درجه قبول نمی شود و هر قدر از آن که با حضور قلب واقع شود، مقبول خواهد بود و شیطان رجیم و دیو لئیم غایت جد و نهایت سعی و جهد دارد که آدمی را از این منفعت عظمی و موهبت کبری محروم سازد و عبادتش را به این وسیله از درجه اعتبار و قبول بیندازد و به هر نوع که ممکن شود آدمی را به وادی شک و شبهه افکند و آتش حسرت و ندامت بر خرمن اعمال بندگان اندازد و همه را به

→ عن قول الله عز وجل ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ قال: القلب السليم الذي يلقى ربه وليس فيه أحد سواه وكل قلب فيه شرك أو شك....

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۷، باب من حافظ علی صلاته أوضاعها، حدیث ۱. «كنت صليت خلف أبي عبدالله عليه السلام بالمزدلفة فلما انصرف التفت إلي، فقال: يا أبان! الصلوات الخمس المفروضات من أقام حدودهن و حافظ علی مواقيتهن...».

یک دفعه بسوزاند و تباه گرداند، ولیکن طالبان قرب درگاه حضرت اله و بندگان آگاه را لازم است که پیروی بزرگان دین مبین و مخلصان حقیقت‌بین نموده، خود را از این ورطه رهانند و اعمال و عبادات خود را به درجهٔ قرب و قبول رسانند.

[حکایاتی از حضور قلب اولیای الهی در نماز]

صدوق رحمته الله در کتاب امالی به سند معتبر، حدیثی روایت کرده است که ماحصل مضمونش این است که: «در عهد حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام شیطان لعین به درگاه حضرت رب العالمین عرض کرد که: الهی! مرا از اول دنیا تا به این زمان مهلت دادی و بر قلوب بنی آدم مسلط [۱۳] نمودی و من از آن زمان تا به حال بندگان مخلص تو را بسیار دیدم، اخلاص و ارادت احدی را در درگاه تو مثل اخلاص و ارادت این مرد - یعنی حضرت سید الساجدین - ندیدم و عبادت احدی به عبادت وی نمی‌رسد، ولیکن در خدمت تو عرض حاجتی دارم که مرا اذن دهی تا او را امتحان کنم. خطاب عزّت در رسید که ای ملعون رجیم! تو خود معترفی که از اول عالم تا به این زمان اخلاص و ارادت احدی را مثل اخلاص و ارادت وی ندیده‌ای، چگونه میل امتحان و آزمایش او را داری؟ آن ملعون عرض کرد که: الهی! متوقعم که حاجت مرا برآوری و اذن دهی در امتحان وی. خطاب از حضرت رب الارباب به وی رسید که تو را اذن دادم، ولیکن می‌دانم که سعی تو ناپود و تو خائب و مردود خواهی شد، پس شبی از شبها که آن حضرت در محراب عبادت ایستاده مشغول نماز [و] تهجد بود، آن مردود به صورت ماری شد که ده سر داشته باشد و از پیش محراب آن حضرت علیه السلام خود را ظاهر نمود، دهنها گشوده و از هر دهنش آتش فرو می‌ریخت و به هر دهن یک انگشت پای آن حضرت را گرفته به دم فرو برد و به دندان گزید و آن حضرت چنانکه متوجه تضرع و زاری بود برقرار بود و اصلاً متعرض آن ملعون نگردید، تا نماز خود را به اتمام رسانید. آنگاه به وی خطاب فرمود که: ای ملعون! از من دور شو، نمی‌گذاری که ساعتی با

پروردگار خود مناجات نمایم، آن ملعون منکوب و مخدول از نظر آن حضرت غائب شد و آن حضرت باز مشغول تضرع و ابتهال گردید.^۱

و هم در آن کتاب حدیثی دیگر روایت کرده است که مضمونش این است که: «آن جناب روزی به عبادت در محراب ایستاده بود و مشغول نماز بود و در پیش روی آن حضرت چاهی عمیق بود و حضرت امام محمدباقر علیه السلام طفل خردسالی بود و در کنار محراب آن حضرت - چنانکه عادت اطفال است - می‌گردید و بازی می‌کرد، از اتفاق خود را کشانید تا به کنار چاه رسانید و سرنگون به چاه در افتاد؛ آن حضرت اصلاً ملتفت فرزند ارجمند و نهال برومند خود نگردید و همچنان مشغول تضرع و زاری بود، مادر حضرت امام محمدباقر علیه السلام چون حال فرزند سعادتمند خود را بر آن منوال دید، زاری‌کنان بر چاه دوید و شروع در فریاد و افغان نمود، آن حضرت باز متوجه وی نگردید. آن زن از سوز درون بی ادبانه زبان گشود و به آن حضرت خطاب نمود که: نمی‌دانم شما بنی هاشم چه مقدار سنگین دل بوده‌اید که طفل من به چاه در افتاده است و تو مشغول نمازی! [۱۴] القصة؛ آن حضرت نماز خود را به پایان رسانید و بر سر چاه آمد و دست یازید و فرزند سعادتمند خود را از چاه بیرون آورد و به دست مادرش داد و فرمود که: این فرزند تو، مرا به حال خود بگذار تا مشغول مناجات با قاضی الحاجات شوم».^۲

۱- این روایت در امالی صدوق یافت نشد و لیکن بسنجید: الهدایة الکبری، ص ۲۱۴، الباب السادس باب الامام علی السجاد علیه السلام؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۳۴، فصل فی معجزاته علیه السلام. «... إِنَّ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ تَاجِي رِبِهِ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ الْعَابِدِينَ لَكَ مِنْ عِبَادِكَ مِنْذُ أَوَّلِ الْعَهْدِ إِلَى عَهْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فَلَمْ أَرِ أَعْبِدُ لَكَ وَلَا أَخْشَعُ مِنْهُ...».

۲- این روایت در امالی صدوق یافت نشد و لیکن بسنجید: الهدایة الکبری، ص ۲۱۵، الباب السادس باب الامام علی السجاد علیه السلام؛ دلائل الامامة، ص ۱۹۷، خبر آئمه و السبب فی تزویجها. «كان قائماً يصلي حتى زحف ابنه محمد عليه السلام و هو طفل إلى بئر كانت في داره بالمدينة عميقة فسقط فيه فنظرت إليه أمه فصرخت و انقلبت...».

و در بعض کتب معتبره مذکور است که: در زمان سابق مرد مؤمن عارفی بود که از کثرت نماز، پیشانی‌ش مانند زانوی شتر پینه کرده و از بسیاری روزه، چشمهای وی به مفاک^۱ سرش فرو رفته بود، روزی شیطان رجیم و دیو لثیم خود را بر وی آشکار نمود، آن مرد مؤمن نگاه کرد، دید که آن ملعون اسباب خدعه و فریب بر خود آویخته و مهرهای رنگارنگ از پس پشت و پیش روی خود فرو ریخته است و چند افسار نیز بر دوش افکنده.

از وی پرسید که ای ملعون! اینها چیست که بر خود آویخته، گفت: اینها اسباب فریب بندگان خدا است. پرسید که این افسارها چیست که با خود برداشته؟ گفت: اینها به جهت جمعی از بندگان مخلص است که به این امور فریفته نمی شوند و باید ایشان را به افسار به دام فریب گرفتار نمود.

آن مرد چون خود را از جمله مخلصین می پنداشت پرسید که: افساری که برای فریب من مهیا نموده ای کدام است؟ آن ملعون گفت: تو از جمله بی افسارانی که به افسار احتیاج نداری. آن مرد پرسید که آن کسان که به افسار احتیاج دارند کیانند، آن ملعون گفت: اگر می خواهی آن کسان را بشناسی به همراه من بیا تا یکی از ایشان را به تو نشان دهم، آن مرد همراه وی روانه شد.

آن ملعون اسم اعظم خدا بر وی خواند که از نظرها مخفی گردید، پس به همراه وی رفت تا به در سرائی رسیدند، شیطان داخل شد، آن مرد نیز از عقب وی به آن سرا درآمد، دید زنی تتور می سوزاند و طفلی در اطراف وی می گردد و بازی می کند، آن زن چون تتور خود را سوزانید و خواست که نان در آن بندد، مؤذن گفت: الله اکبر؛ آن زن خمیر را گذارد و برخواست و وضو ساخت و به نماز ایستاد. آن طفل باز به بازی مشغول بود، شیطان دست یازید و از جیب خود سیبی یا اناری بیرون آورد و در نزد آن طفل بر زمین انداخت، آن طفل دست یازید که انار را از زمین بردارد، شیطان آن انار را به جانب

تنور حرکت داد، آن طفل از عقب انار روان شد، چون به نزدیک انار رسید، شیطان انار را به لب تنور برد، طفل از عقب انار به لب تنور آمد، چون خواست که انار را برآید، شیطان دست یازید و انار را در تنور افکند، طفل از عقب انار سرایشب شد و در تنور افتاد. آن زن در نماز [۱۵] بود، اصلاً متزلزل نشد و به آرام دل و آرام تن، نماز خود را تمام کرد، آنگاه بر سر تنور آمد، دید که آن طفل در میان آتش نشسته است و با آتش بازی می‌کند و آتش او را اذیت نمی‌رساند، دست دراز کرد و طفل را از تنور بیرون آورد و در کناری نشانید و خود مشغول نماز شد، شیطان گفت که: این زن یکی از آن کسان است که به افسار احتیاج دارد، پس از نظر آن مرد غائب شد.

ای عزیز! مردان راه حق چنین بوده‌اند که تن به افسار شیطان رجیم در نداده‌اند و به خدعه و نیرنگ وی، از راه بیرون نرفته‌اند و به بنیان اخلاص و ارادت ایشان دامنی نرسیده است.

القصة؛ مقتضای اخبار و احادیث، آن است که اهتمام به حضور قلب در جمیع عبادات خصوصاً در نماز، امری است مهم و غافل شدن از آن غفلتی است عظیم و پستی است ظاهر و دوری است از مرتبه قرب، پیدا و باهر؛ و چه مصیبتی است از این عظیمتر که آدم عاقل در مدت شصت یا هفتاد سال یا بیشتر یا کمتر، در اوقات نماز به نماز بایستد و با معبود خود مناجات کند و امیدها به سوی خود^۱ داشته باشد، پس چون روزِ عرض شود، دیوان عمل خود را از ثواب نماز، خالی بیند و میوه حسرت و ندامت از شاخسار اعمال ناشایست خود چیند و اصلاً ثمری به وی عاید نگردد.

و این است معنی قول خدای تعالی: ﴿خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲. یعنی: زیان‌کار است در دنیا و آخرت، این است زیان‌کاری آشکار هویدا.

۱- نسخه ناخوانا است و گویا چنین است نیز ممکن است «امیدها به سوی خدا» باشد.

۲- سورة مبارکه حج، آیه ۱۱.

و در جای دیگر فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّتُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱. یعنی: بگو یا محمد؛ آیا آگاه کند شما را به کسانی که در زیان است عملهای ایشان، آن چنان کسانی که نابود است سعی ایشان در حیات دنیا و ایشان گمان دارند که کارهای نیکو از ایشان صادر می‌شود.

مطلب چهارم: [ذکر دوائی نافع در ازاله غفلت و توجه قلب]

در ذکر دوائی که نافع است در ازاله غفلت و توجه قلب در نماز به جانب حضرت عزّت جل شانه.

بدانکه: حصول ایمان مقتضی آن است که بنده مؤمن تعظیم کند از برای حق سبحانه و تعالی که به وی ایمان آورده است و اذعان به بزرگی و عظمت وی کرده است و مقتضی آن است که پیوسته بنده مؤمن، خائف و ترسناک باشد از خدا، به سبب کم بودن عمل خود و بسیاری تقصیر خود و حیا داشته باشد از تقصیر خود، پس مؤمن اگر متصف به ایمان باشد، در واقع از این صفات خالی نخواهد بود، هر چند که این صفات در اشخاص به قوت و ضعف باشند به سبب قوت و ضعف ایمان ایشان.

پس منفک شدن مؤمن در حال نماز از این صفات نخواهد بود، مگر به جهت تفرقگی حواس و اغتشاش احوال و کثرت فکر در امور دنیا و میل قلب به جانب امور متفرقه که به تدبیر [۱۶] آنها اهتمام تمام دارد، زیرا که مشغول نمی‌کند مؤمن را از نماز، مگر افکار وارده بر وی که مشغول می‌کنند قلب را از توجه به سوی معبود بحق و این معنی فی الحقیقه مرضی است که عارض قلب می‌شود و آن را از امر خود منع می‌کند. و دفع این ناخوشی نمی‌شود، مگر به دفع کردن سبب آن و قلع ماده و سد منبع آن.

[اسباب خواطر قلبی]

پس می‌گوئیم که سبب این خطرات که بر قلب عارض می‌شوند، یا امری است

خارجی که بر قلب عارض می گردد و منشأ فساد و قساوت آن می شود و یا امری است باطنی که در قلب ثابت است.

[اسباب ظاهری]

اما قسم اول: پس لا محاله سبب عروض آن امر خارجی باشد، پس یا دیدن چشم خواهد بود، صورت محبوبی یا چهره امر غیر مطلوب و نامرغوبی، زیرا که دیدن چشم باعث می شود که قلب متوجه شود به آنچه آدمی دیده است و چون متوجه شود یا از آن سرور و بهجتی حاصل خواهد شد و یا ملال و نفرتی و بر هر تقدیر، قلب مشغول خواهد شد به تدبیر جلب آنچه موجب سرور و بهجت است و دفع آنچه باعث ملال است و نفرت، و به این سبب افکار گوناگون و خواطر از حد افزون بر قلب عارض و بعد از عروض آنها لا محاله قلب از توجه به جانب پروردگار منحرف و به جانب آن منصرف خواهد شد.

و یا شنیدن گوش است امری چنین را به تقریبی که در دیدن چشم ذکر رفت؛ و تو تأمل کن در اینکه هرگاه به اسبی یا استری یا چیز دیگر، محتاج باشی و در وقت نماز ببینی یا بشنوی که فلان کس اسبی که مناسب است دارد و می فروشد، آیا در تمام نماز در فکر خریدن آن نخواهی بود؟ و همچنین هرگاه بشنوی که فلان دشمن در صداذیت و ایذای تو است، آیا مجموع قلب تو متوجه دفع آن نخواهد شد؟

پس اگر به قلب، متوجه تحصیل مطلوب و دفع امر غیر گشتی، پس به کدام قلب متوجه نماز و مناجات با معبود بی نیاز خواهی شد و حال آنکه تو را یک قلب بیش نیست که: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجَالٍ مِنْ قَلْبَيْنِ﴾^۱ یعنی: حق تعالی به یک مرد دو قلب عطا نفرموده است.

پس دواى این مرض مهلك آن است كه چشم از خوب و بد و خير و شر بپوشی

و گوش به مرغوب و نامرغوب دنیا ندهی و امور خود را به مدبر امور واگذاری و شواغل دیدنی و شنیدنی را از خود دور داری و قلب را به کلیتّه متوجه معبود بحق و قادر مطلق نمائی و در جمیع احوال بر این منوال باشی تا در نماز نیز قلب به حال خود باشد و متوجه معبود یگانه گردد و از غیر او روی امید برگرداند.

و اگر این معنی از برای تو متعذر یا متعسر باشد، لااقل قلب را بر این بداری که در حال نماز که معیار ردّ و قبول سایر اعمال و معراج مؤمن و محل مناجات با قاضی الحاجات است به خیالی دیگر مائل نشود و از ماسوی او روی برگرداند، تا به ثواب نماز فائز گردی و از قرب معبود بی نیاز دور نمائی.

و ممد این معنی است اینکه در حال [۱۷] نماز به وظائف و آداب آن عمل نمائی و در وقت قیام نظر افکنی به سجده گاه خود و در آن حال به خاطر بگذرانی که در برابر پادشاه عظیمی ایستاده‌ای که تو را می‌بیند و بر اسرار تو مطلع است، هر چند تو او را نمی‌بینی؛ و بدانی که رو کردن به سوی وی نمی‌باشد، مگر به روی دل، و روی سر مثال و تابع است؛ و بررسی از این که اگر روی دل به جانب وی نگردانی تو را از درگاه خود محروم گرداند و بی نصیب برگرداند و از مقام خدمت خود تو را دور دارد و از جناب قدس خود تو را مأیوس نماید و با خود خیال کنی که چگونه می‌تواند بنده‌ای که در خدمت آقای خود ایستاده باشد، پشت خود را به جانب او برگرداند و روی از وی برتابد و فکر خود را در غیر خدمت و رضای وی صرف کند، زیرا که شبهه‌ای نیست که چنین بنده‌ای مستحق خذلان و ناامیدی است از درگاه آقای خود در این عالم انس، پس چگونه خواهد چنین بنده به نسبت به عالم قدس و جناب مقدس الهی و پادشاه حقیقی. و در حدیث وارد است که: «خداوند عالم نظر نمی‌کند به صورتها و عملهای شما، بلکه نظر می‌کند به سوی قلوب و نیات شما»^۱ پس به تذکر این امور و امثال اینها همت

۱- جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۰، الفصل السادس و الخمسون فی الاخلاص؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۸، باب ۵۴، الاخلاص و معنی قریة... «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ»

خود را جمع کنی و قلب را صافی نمایی و به قصد صحیح متوجه معبود حقیقی شوی، اینها همه دوی دفع امور ظاهره است.

[اسباب باطنی]

و اما اسباب باطنه؛ پس علاج آنها صعب تر و دفع آنها دشوارتر است، زیرا که کسی که فرو رفت در وادی های امور دنیا و غرق شد در آب شور این عاریت سرا، فکرش منحصر در یک امر نیست، بلکه پیوسته از شاخی به شاخی می پرد و از جایی به جایی می دود و پوشانیدن چشم و گوش ندادن به سخن ها، نفعی به وی نمی بخشد، زیرا که آنچه در دلش جای گرفته است برای اشتغال او کافی است.

پس بر چنین کسی لازم است که به قهر و غلبه، نفس را بدارد به فهمیدن اذکاری که در نماز می خواند، و منع کند آن را از توجه به امری دیگر تا آنکه اندک مشغول کند نفس خود را از امور باطله و برگرداند از هواها و خواهشهای عاطله، و اعانت می کند بر علاج این امر اینکه مصلی پیش از مشغول شدن به نماز، مهیا شود به جهت قیام بحق خدمت و خالی کند دل را از خیالهای دنیا و تازه کند بر خود امور آخرت را و به خاطر بگذراند طرز ایستادن خود را در موقف حساب در نزد حضرت رب الارباب و بپردازد دل را از آنچه همتش مصروف است به آن در هر باب و باقی نگذارد برای خود امری را که قلبش توجه کند به آن.

پس اگر تسکین یافت صورت افکار دنیویه به این دوی مسکن، و الا ناچار است از مُسَهِّلِی که ریشه های مرض را از اعماق عروق قلب برکند و آن مُسَهِّلِی آن است که نظر کند در امور مهمته خود که او را مشغول می گرداند از حضور قلب، [۱۸] و شکی نیست در اینکه مهم بودن آن امور در نظرش، به جهت میل و خواهشی است که به آنها دارد، پس نفس خود را زجر کند به کندن آن امور از وی و محروم گرداند نفس را از آنها و قطع

کند علاقه آنها را از نفس، و بداند که هر چه مشغول می‌کند او را از نماز ضد دین او و لشکر شیطان است که دشمن قدیم او است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ تَكْفُرُ عَنْكُمْ عِدَّتِي * وَأَنْ أَغْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۱ یعنی: آیا من که خداوند عهد نکردم با شما ای بنی آدم! که عبادت نکنید شیطان را که آن دشمن آشکار شما است و اینکه عبادت کنید مرا که پروردگار شما، این است راه راست، پس یقین بدانند که باقی ماندن آن امر ضررش بیشتر است از نبودن آن.

نقل کرده‌اند که: یکی از اهل معرفت، روزی در باغی از باغهای خود نماز می‌گذارد، ناگاه نظرش بر پر مرغی افتاد که بر شاخ درختی نشسته بود، پس ساعتی مشغول آن مرغ شد و نمازش را فراموش کرد و ندانست چه قدر نماز کرده است، چون این حالت از خود مشاهده کرد آن باغ را بر فقرا تصدق کرد تا شاید تلافی آن مشغولی کرده باشد.^۲ اهل حال چنین می‌کرده‌اند تا قطع کنند ماده فکر را از خود.

و باز حکایت کرده‌اند که: بعضی از صاحبان انتباه، اگر نمازش به جماعت فوت می‌شد، آن شب رانمی‌خوابید و احیا می‌داشت تا کفاره ترک جماعت باشد و اگر نماز مغربش را تأخیر می‌کرد تا دو ستاره در آسمان پیدا می‌شد، آزاد می‌کرد دو غلام را!^۳ همه اینها به جهت این بود که قطع کنند ماده فکر را از قلب و دفع کنند غفلت را از آن. و این دوا قاطع است ماده علمت را و دواي سابق فائده می‌داد در دفع خواهشهای ضعیفه و افکاری که مشغول می‌کند حواشی قلب را.

۱- سورة مبارکه یس، آیات ۶۱-۶۰.

۲- رسائل الشہید الثانی، ص ۱۱۱. «بعضهم صلی فی حائط له فیه شجر فأعجبه ریش طائر فی الشجر یلتمس مخرجاً فاتبعه نظره...».

۳- المحجة البيضاء، ص ۱۷۰. «وكان بعضهم إذا فاتته صلاة في جماعة أحيى تلك الليلة...».

[درمان افکار و خواطر قوی]

اما در دفع افکار قویه، پس آن دوا نفع نمی‌بخشد، بلکه این افکار قویه در قلب رسوخ کرده‌اند و پیوسته آنها تو را می‌کشند و تو آنها را دفع می‌کنی، پس آنها غالب می‌شوند بر تو و تمام نمازت در شغل محاربه و جدال می‌گذرد.

و مثل تو در این حال، مثل مردی است که در بیایان می‌رفت و مشقت بسیار کشیده بود، ناگاه به پای درختی رسید و خواست که دمی در پای آن درخت بیاساید، مرغان چند بر شاخهای آن درخت هجوم آوردند و آواز برکشیدند او را از استراحت مانع شدند. آن مرد چوبی به دست گرفت و آن مرغان را پرانید و نشست و خواست مشغول استراحت شود، باز آن مرغان معاودت نمودند و آواز برکشیدند، باز آن مرد چوب به دست گرفته مرغان پرانید و هر دفعه که مرغان را می‌پرانید باز بر می‌گشتند و او را از استراحت مانع می‌شدند، ناگاه مردی بر وی گذشت و با وی گفت که: هرگاه خواهی از آواز و نفیر مرغان فارغ شوی درخت را از بین برکن.^۱

پس ای عزیز همچنین است درخت شهوت و خواهش دنیا که چون ریشه‌های خود را در زمین دل محکم کرد و سر برکشید، بالضروره مرغان فکرهای دور و دراز بر آن می‌نشینند [۱۹] و تو را از استراحت مانع می‌شوند و هر چند خواهی آنها را دفع کنی میسر نمی‌شود، مگر آنکه ریشه درخت را از زمین برکنی و به کناری افکنی.

[بازگشت همه خواطر به حب دنیا]

و بالجمله این مشاغل بسیارند و مرجع همه آنها به یک امر است که آن حب دنیا است و از اینجا است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود که: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۲ یعنی:

۱- همان، ص ۳۷۶. «رجل تحت شجرة أراد أن يصفو له فكره و كانت أصوات العصفير تشوش عليه... فإن أردت الخلاص فاقلم الشجرة».

۲- الخصال، ج ۱، ص ۲۵، ح ۸۷، رأس كل خطيئة؛ مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۲۸، باب ذم الدنيا.

حب دنیا سر هر گناهی است و اساس هر نقصانی و منبع هر فسادى، پس هر کس که باطن وی محتوی بر حب دنیا باشد، نه از رهگذر آنکه از آن توشه آخرت بردارد و زاد معاد مهیا کند، طمع نکند که دلش روشن و صاف شود و لذت مناجات قاضی الحاجات را دریابد، خصوصا در نماز که معراج مؤمن^۱ و دواى درد بیماران معاصی است، زیرا که آن کسی که مغرور می شود به دنیا، مسرور نمی شود به یاد خدا و مناجات او و همت مرد با آن چیزی است که دیده اش به آن روشن می شود. پس اگر چشم وی به دنیا روشن شود قلبش لامحاله متوجه آن خواهد بود و امید نجات از برای وی نخواهد بود.

و لیکن با وجود این حال مشغول مجاهده باید شد و دست بر نباید داشت و قلب را به یاد خدا مشغول باید ساخت و اسباب شاغله را از وی دور باید کرد. اینها همه در وقتی است که دنیا را خواهد، نه از جهت توشه آخرت و تهیه زاد عقبی.

اما هرگاه دنیا را از این جهت خواهد که وسیله معموری آخرت است، پس آن ضرر ندارد و از اینجاست که پیغمبر خدا ﷺ فرمود که: «نعم العون علی تقوی الله الغنی»^۲ یعنی: نیکو یاری کننده ای است بر تقوی و پرهیزکاری غنی و بی نیازی از خلق. و در حدیث دیگر منقول است که: «نعم العون الدنیا علی الآخرة»^۳ یعنی: نیکو یاری کننده است دنیا بر آخرت.

و بدانکه: همت بستن به دنیا و مصروف نمودن فکر در آن، زیاد نمی کند مگر احتیاج را و متفرق می گرداند امور را و زیاد می کند معاصی بزرگ را. و دشمنی دنیا بعد از ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ [بهترین عملها است].

۱- عبارت معروف «الصلاة معراج المؤمن».

۲- الکافی، ج ۵، ص ۷۱، باب الاستعانة بالدنیا، حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶، باب المعایش.

۳- الکافی، ص ۷۲، باب الاستعانة بالدنیا، حدیث ۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶، باب المعایش.

و در کافی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرموده: «کسی که صبح کند و شام کند در حالی که دنیا بزرگترین هم او باشد، می گرداند خداوند عالم، فقر و احتیاج را در میان دو چشم او و متفرّق می گرداند امر او را و نمی رسد او را از دنیا مگر آن قدر که قسمت او است؛ و کسی که صبح کند و شام کند در حالی که آخرت اکبر هم او باشد خدای تعالی می گرداند غنا و بی نیازی را در دل او و جمع می کند امر او را».^۱

و هم در آن کتاب از همان جناب روایت کرده است که فرمود: «کسی که ببندد دل خود را به دنیا، بسته شود دلش به سه خصلت: اوّل: غم و غصّه که هرگز تمام نشود، دویم: آرزویی که هرگز به آن نرسد، سیم: امیدی که هرگز حاصل نشود».^۲

و هم در آن کتاب به سند معتبر از محمد بن مسلم بن عبیدالله روایت کرده است که گفت: «کسی از علی بن الحسین علیه السلام پرسید که: کدام عمل افضل است؟ آن حضرت فرمود که: [۲۰] هیچ عملی بعد از معرفت خدا و معرفت رسول خدا بهتر نیست از دشمنی دنیا، زیرا که دشمنی دنیا شعبه ها دارد و معاصی خدا چند نوع است، پس اول چیزی که به آن معصیت خدا کردند کبر و خودبینی بود و آن معصیت شیطان است که خدای فرماید: تکبر کرد و بود از کافران».^۳

پس بعد از آن حرص است و آن معصیت آدم و حوا است در وقتی که ایزد تعالی به ایشان فرمود که: نزدیک این درخت مروید که از جمله ظلم کنندگان خواهید بود و ایشان از آن درخت گرفتند چیزی را که به آن محتاج نبودند و این شیوه میان ذریه

۱- همان، ج ۲، ص ۳۱۹، باب حب الدنيا، حدیث ۱۵. «من أصبح وأمسى والدنيا أكبر همة جعل الله تعالى الفقر بين عينيه وشت أمره ولم ينل...».

۲- همان، ج ۲، ص ۳۲۰، حدیث ۱۷. «من تعلق قلبه بالدنيا، تعلق قلبه بثلاث خصال، هم لا يفنى، وأمل لا يدرك ورجاء لا ينال».

۳- اشاره است به آیات: ۳۴ سوره بقره و ۷۴ سوره ص، ۵۹ سوره زمر.

ایشان ماند تا روز قیامت و از اینجا است که اکثر اوقات طلب می‌کند فرزند آدم، چیزی را که به آن احتیاج ندارد.

پس بعد از آن حسد بود و آن معصیت پسر آدم است که قابیل^۱ به آن واسطه برادر خود را کشت، پس منشعب باشد از این سه معصیت، معاصی بسیار که از آنها است دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و سروری و دوستی راحت و تن‌پروری و دوستی سخن گفتن و دوستی بلند مرتبه‌گی^۲ و مال‌داری. پس اینها هفت خصلتند که معصیت خدا به آنها صادر می‌شود و همه اینها مجتمعند در حب دنیا.

و از اینجا است که پیغمبران و دانایان گفتند که: «حب دنیا سر هر گناهی است و دنیا دو دنیا است دنیای بلاغ که آدمی به آن معیشت می‌کند و دنیای ملعونه که آدمی را از خدمت پروردگار عالمیان باز می‌دارد»^۳.

و هم در آن کتاب به سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «از جمله اموری که حق تعالی در مناجات به موسی (علیه السلام) فرمود این بود که: ای موسی! دنیا دار عقوبت است که در آن عقوبت کردم آدم را در وقتی که نافرمانی کرد مرا و گردانیدم من آن را ملعونه، ملعون است آنچه در آن هست، مگر آن چیزی که به آن تحصیل رضای من کنند. ای موسی! بندگان صالح من زهدورزیدند در دنیا به قدر علم خود به ناخوشیهای آن و سایر خلق رغبت کردند در دنیا به قدر جهلشان و نیست احدی که عظیم بشمارد دنیا را، پس دیده‌اش به آن روشن شود و نیست احدی که حقیر بشمارد دنیا را، مگر آنکه از آن منتفع می‌شود»^۴.

۱- در متن مؤلف روی «قابیل» خط کشیده است.

۲- در متن مؤلف: «مرتبگی» آمده است.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۳۱۶، باب حب الدنيا والحرص علیها، حدیث ۸. «سئل علی بن الحسین (علیه السلام) أی الأعمال أفضل عند الله، قال: ما من عمل بعد معرفة الله عزوجل و معرفة رسول الله (صلی الله علیه و آله) أفضل من بغض الدنيا... حب الدنيا رأس کل خطیئة...».

۴- همان، ص ۳۱۷، حدیث ۹. «فی مناجاة موسی (علیه السلام) یا موسی إن الدنيا دار عقوبة، عاقبت ے

و اخبار در این مضمار از اهل بیت اطهار [علیهم السلام] بسیار وارد شده است و محصل همه آنها آن است که دنیا دو دنیا است؛ یکی آنکه به آن تحصیل رضای جناب اقدس الهی شود؛ و دیگری اینکه به آن آدمی از ساحت قرب یزدانی دور ماند، و دنیای مذموم که خدا آن را لعن کرده است، قسم ثانی است و قسم اول ممدوح است.

ولکن به این نیز مغرور نشوی، که دنیا موضع تلبیس و غرور ابلیس است و شیطان آدمی را فریب می دهد و نفس نیز آن را مدد می کند و به آدمی چنین وای می نماید که این دنیا دنیای ممدوح است تا آنکه او را به بلاها مبتلا می گرداند و از مرحله قرب معبود حقیقی دور می افکند.

پس باید مؤمن بیدار دل [۲۱] پیوسته در صدد امتحان و آزمایش خود باشد و مدام به عقل خود رجوع کند و قلب خود را امتحان نماید که مبادا نوعی شود که به محذور مبتلا گردد و داخل شود بر وی حب دنیا از راهی که از آن غافل باشد و دلیلی بر این قوی تر از وجدان [و] عقل نیست، پس این است دواى نافع و مسهل دافع، ولیکن این دوا تلخ است و در اکثر کامها و طباع ناگوار است و کسی به استعمال آن نمی پردازد و مرض، مزمن و عسر العلاج می شود و رفته رفته کار به جایی می انجامد که به هیچ دوا معالجه نمی شود، حتی اینکه اکابر و بزرگان سعی ها می کنند که دو رکعت نماز کنند که در آن امری از امور دنیا به خاطرشان نگذرد، برای ایشان ممکن نمی شود.

و محرّر این کلمات گوید که: وقتی به قم مشرف شدم و در آنجا به خدمت سید عزیزی رسیدم که از احفاد میرداماد بود و به قم آمده بود به زیارت و در صدد اصلاح نفس و تقویت قلب بود.

روزی در خلوتی در اثناء صحبت فرمود که: نمی دانم چه کنم که از برای من میسر شود، یک نماز که در آن قلب متوجه معبود بی نیاز باشد و فرمود که: هر زمان که مشغول

→ فیها آدم عند خطیئته و جعلتها ملعونة، ملعون ما فیها إلا ما كان فیها لی یا موسی...»

نماز شدم، قلب متوجه است به امور باطله، مثل جنگ رستم و اسفندیار و سلطنت کیکاوس و کیخسرو و غیر اینها و چون می‌گویم «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» ملتفت می‌شوم که نماز تمام شده است و به هیچ وجه قلب توجه به نماز نداشته است، لابد بعض اوقات نماز را اعاده می‌کنم که شاید قلب متوجه نماز شود، از اول بدتر است! پس در این هنگام ما و تو را چه طمع است در توجه قلب به نماز؟ ای کاشکی که سالم بماند ثلث نماز یا ربع آن یا کمتر یا بیشتر از آن از وساوس شیطان، پس باشیم ما از جمله کسانی که «مخلوط کردند عمل صالح را به عمل بد».^۱

و مجمل کلام در این مقام آن است که قلب شبیه است به قدحی که مملو باشد از سرکه مثلاً و تو آب بر آن ریزی و شکی نیست که هر قدر آب بر آن داخل شود به قدر آن سرکه از قدح بیرون ریزد و حق تعالی فرموده است که: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾^۲ یعنی: حق تعالی نگردانیده است از برای هیچ مردی دو دل را در جوفش؛ پس تو را یک دل بیش نیست و دوستی دنیا و آخرت در یک دل نگنجد.

و در حدیث وارد است که: «مثل دنیا و آخرت، مثل دو زنند که در حباله یک مرد باشند، به قدری که یکی از آنها را خوشحال کند، آن دیگری از وی مکدر شود».^۳ و در حدیث دیگر وارد است که: «مثل دنیا و آخرت، مثل مشرق و مغرب است که هر قدر به یکی از آنها نزدیک شوی از دیگری دور خواهی شد».^۴

پس آدم عاقل باید تأمل کند که کدام از آنها به حال وی انفع است تا همت بر آن بندد

۱- اقتباس از آیه ۱۰۲ سوره مبارکه توبه ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾.

۲- سوره مبارکه احزاب، آیه ۴.

۳- غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۱، ش ۱۵۵؛ عیون الحکم، ص ۱۴۳، حدیث ۳۱۹۹، الفصل الثانی عشر. «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ كَرَجُلٍ لَهُ امْرَأَتَانِ إِذَا أَرْضَى أَحَدَهُمَا أَسْخَطَ الْأُخْرَى».

۴- امالی مرتضی، ج ۱، ص ۱۵۱، اخبار الحسن بن ابی الحسن. «مثل الدنيا والآخرة، مثل المشرق والمغرب، متى ازدددت من أحدهما قربا، ازدددت من الآخرة بُعداً».

و دل را از دیگری [۲۲] خالی گرداند، و پر ظاهر است که آخرت که دار باقی است، انفع است از دنیا که دار فانی است و در شرف فنا و زوال است و نعمتش ناقص است و لذتش فانی است و عیشش ناتمام است و غم و اندوه در آن بسیار است و مصائب و نوائب در آن بی شمار است «و فقتنا الله و ایاکم من شرور انفسنا و سیآت اعمالنا بحق محمد و آله الامجاد».

[ابواب مباحث نماز]

و بدان که نماز مشتمل است بر سه امر مقدمات و مقامات و لواحق و منافیات، پس ناچار است در این مقام از ذکر سه باب.

باب اول: [مقدمات نماز]

باب اول در مقدمات نماز است و آنها بر دو گونه اند: مقدمات واجبه و مستحبّه و مقدمات واجبه شش اند، طهارت از حدث و طهارت از خبث و سرّ عورت و مکان و وقت و قبله.

و مقدمات مندوبه بسیار است، مثل رفتن به مسجد و اذان و اقامه و احرام نماز بستن به هفت تکبیر و در بین تکبیرات، دعاهاى توجه خواندن و امثال اینها.

و در هر یک از این امور، اسرار خفیه و رموز مخفیه مندرج است، هر چند عاقل لبیب و مشتاق حضرت حبیب، اگر تأمل نماید همه آنها را خود در می یابد، و لیکن در این مقام به ذکر اسرار یک یک از آنها می پردازیم و مخفیات رموز هر یک را به تفصیل مذکور می سازیم تا تذکراهی از برای هر کس که اراده تذکر داشته باشد. والله ولی التوفیق و بیده از مة التحقيق.

پس می گوئیم که: مقصود از این باب در ضمن هفت مطلب بیان می شود.

مطلب اول: [طهارت از حدث]

در طهارت از حدث است و آن حاصل می شود به وضو و غسل و تیمم، پس مقصود از این مطلب در ضمن سه مبحث آورده می شود.

مبحث اول: [در اسرار وضو]

در وضو است و آن حاصل می شود به شستن رو و دستها و مسح سر و پاها؛ و بدان که سرّ اینکه حق سبحانه تعالی امر کرده است در وضو به غسل و مسح این اعضا، این است که این اعضا مباشرند از برای امور دنیوی و منهمك و فرو رفته اند در کدورات دنیۀ فانیه، پس امر کرد حق تعالی به غسل آنها تا پاک و طاهر شوند از کدورات ظاهری و قابل شوند از برای مناجات با پروردگار عالمیان و در این اشاره است به سوی اینکه لازم است بر بنده این که طاهر گرداند قلب را که موضع نظر حضرت پروردگار است و رئیس بزرگ آن جوارح است از کدورات معنوی، زیرا که حق سبحانه و تعالی نظر نمی کند به صورتهای بندگان، بلکه نظر می کند به دلهای ایشان و به جهت آنکه بداند کسی که می شوید این اعضا را پیش از مشغول شدن به عبادت حضرت پروردگار عالم که در نزد عبادت حضرت پروردگار باید دست از آلودگیهای دنیا شست، و روی از آنها برتافت، و سر را از زیر بار گران آنها بیرون آورد، و پا از آمد و شد تحصیل مرادات دنیا کشید، و دل را از کثافات التفات به آنها خالی نمود، تا آنکه اهلّیت عبادت حضرت پروردگار بهم [۲۳] رساند، این است مجمل سخن در اسرار وضو.

[تفصیل اسرار هریک از اجزاء وضو]

اما تفصیل کلام در آن، پس آن است که امر فرمود به شستن وجه از جهت آنکه در آن واقع است اکثر حواس ظاهره مثل چشم که به آن رنگها ممتاز می شود و گوش که به آن آوازا امتیاز می یابد و زبان که به آن که مزه ها ادراک می شود و بینی که به آن ادراک بوها می شود؛ و پر ظاهر است که این حواس اعظم اسباب باعثه اند بر میل قلب به مشتتهای دنیا و مطالب این عاریت سرا، پس امر فرمود به شستن آن تا آنکه متوجّه شود به عبادت حق تعالی در حالی که پاک و پاکیزه باشد از این امور فانیۀ غیر باقیه. پس امر فرمود به شستن دستها، زیرا که آنها مباشر می شوند اکثر امور دنیاویه را؛

و مقدم داشت دست راست را بر دست چپ، زیرا که دست راست اقوی است از دست چپ در این مرحله و مقدم است در نیل مشتهیات طبیعی و احوال دنیای دنیه.

پس امر فرمود به مسح پیش سر، زیرا که در آنجا واقع است دماغ که محل قوای باطنه است. از جمله آنها است قوه مفکره که بتوسط آن حاصل می شود قصد به سوی توجه به مرادات طبیعی و منبعث می شود حواس به سوی رو کردن بر امور دنیوی که مانع است از اقبال به سوی امور اخروی.

پس امر فرمود به مسح پاها، زیرا که آنها را مدخلی است عظیم در تحصیل مرادات و مطالب دنیا و حصول مشتهیات و مآرب آن، پس بعد از آنکه بنده این اعضا را بشوید و مسح کند، چنانکه حق مسح کردن است و در آن حال از یاد حضرت آفریدگار بیرون نرود، سزاوار می شود برای دخول در عبادت و جائز می شود او را توجه به معبود بی نیاز و مستحق می گردد برای مناجات خداوند بی شریک و انباز.^۱

در حالی که ملاحظه کننده باشی قول رسول خدا را که فرمود: «مثل مؤمن خالص، مثل آب است و باید صفا و روشنی تو با حق تعالی، مانند صفا و روشنی آب باشد در وقتی که از آسمان نازل می شود و خدا آن را طهور نامیده است و پاک و پاکیزه گردان دل خود را به تقوی و یقین در نزد طهارت اعضای خود را به آب».^۲

و از علل این شاذان از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود: «جز این نیست مأمور شدند بندگان به وضو^۳ به جهت آنکه بنده پاک باشد در وقتی که می ایستد در برابر حق تعالی و مناجات می کند با مجیب الدعوات و حالی که مطیع است

۱- برگرفته از: رسائل الشهد الثانی، ص ۱۱۳ - ۱۱۴. «فأمر في الوضوء بغسل الوجه لأن التوجه والإقبال بوجه القلب على الله تعالى به فيه أكثر الحواس الظاهرة...».

۲- مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۱۲۹، الباب الستون فی الطهارة: بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۴۰، الباب السابع سنن الوضوء و آدابیه، حدیث ۱۶. «مثل المؤمن الخالص كمثل الماء...».

۳- در نسخه خطی «سجود» آمده که اشتباه است.

مرا آن جناب را و پاک و پاکیزه باشد از دنس‌ها و نجاسات و برطرف شود از او کسالت و دفع شود از او نعاس و پاک شود دل او برای ایستادن در برابر خداوند جبار و جز این نیست که واجب شستن بر رو و دست‌ها و مسح بر سر و پاها، از جهت آنکه عبد چون بایستد در برابر خداوند جبار، این چهار عضو از او نمایان است و سجود می‌کند به پیشانی که جزئی از روی است و خضوع و فروتنی می‌کند روی او و بلند می‌کند دست‌های خود را به جانب حضرت آفریدگار و به سر حرکت می‌کند در حال رکوع و سجود و پیا بر می‌خیزد و می‌نشیند در برابر حضرت پروردگار»^۱ و این حدیث را صدوق در فقیه^۲ به اندک تفاوت روایت کرده است از محمد بن سنان.

این‌ها که یاد کردیم، واجبات وضو است. و وضو را مستحباتی چند هست که از جمله آنها است: مضمضه و استنشاق و خواندن دعاها در نزد نظر کردن به آب و نزد هر فعلی از افعال وضو، چنانکه از حضرت امیر علیه السلام منقول است که: چون خواست متوجه وضو شود، زبان به حمد و ثنای حضرت قادر یگانه گشود و چون نظرش بر آب افتاد فرمود که: «الحمد لله الذی جعل الماء طهوراً و لم یجعلہ نجساً»^۳ «اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین»^۴ یعنی: حمد و سپاس حضرت خداوندی را سزااست که گردانید آب را پاک و پاک‌کننده و نگردانید آن را نجس، خدایا بگردان مرا از جمله توبه‌کنندگان و بگردان مرا از جمله طهارت‌گیرندگان.

و سزا اینکه خواهش نمود که خدا وی را از جمله توبه‌کنندگان و طهارت‌گیرندگان گرداند ظاهر است؛ زیرا که آدمی هرگاه پاک از معاصی نشود قابل [۲۴] مناجات با

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۵۷، الباب ۱۸۲، علل الشرائع و أصول الإسلام، حدیث ۹.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶، باب علة الوضوء، حدیث ۱۲۸.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۷۰، کتاب الطهارة، باب النوادر، حدیث ۶.

۴- المحاسن، ج ۱، ص ۴۶، ح ۶۲، نواب من ذکر اسم الله علی طهور. «لا يتوضأ الرجل حتی یسمی و یقول قبل أن یمس الماء: اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین...».

قاضی الحاجات نمی‌گردد؛ و پاک شدن از معاصی حاصل نمی‌شود، مگر به توبه و توبه حاصل نمی‌شود، مگر به قبول آن، پس در نزد هر فعلی از افعال وضو، عرض مطلبی را نمود که مناسب آن مقام بود و ما آن ادعیه را در کتاب میزان الاعمال که به فارسی نوشته‌ایم ایراد نموده‌ایم و عاقل لیب و دانای اریب چون به آنها رجوع کند، سر هر یک را ادراک می‌تواند کرد و ذکر آنها در این مقام موجب طول کلام است.

پس چون آن حضرت از وضو فارغ شدند، این دعا [را] خواندند که: «اللهم ارزقنی تمام الوضوء و تمام الصلوة و تمام مغفرتك و رضوانك»^۱ یعنی: الهی روزی کن مرا تمام بودن وضو و تمام بودن نماز و تمام مغفرت و آمرزش خود و خوشنودی خود را. و بدانکه ذکر این دعاها یا از جهت تأدیب است که ما و تو متنبه شویم و یا از جهت آن است که گفته‌اند: «حسنات الأبرار سیئات المقربين»^۲، یعنی: نیکی‌های خوبان و طاعت ایشان، بدی و معصیت است نسبت به مقربان.

و در مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرگاه خواهی که طهارت کنی و وضو بسازی نزدیک شو به آب چنانچه نزدیک می‌شوی به رحمت خدا، زیرا که حق سبحانه تعالی گردانیده است آب را مفتاح قرب و مناجات خود و دلیل و راهنما به سوی بساط خدمت خود و همچنانکه رحمت او می‌شوید گناهان بندگان را، همچنان نجاساتِ ظاهر را پاک می‌کند آب نه غیر آن.

حق تعالی می‌فرماید که: «فرو فرستادیم از سماء آبی را که پاک و پاک کننده است»^۳

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲، باب حد الوضوء و ترتیبه، حدیث ۱۰۷. «زكاة الوضوء أن يقول المتوضي - اللهم إني أسألك تمام الوضوء و تمام الصلاة و تمام رضوانك والجنة - فهذا زكاة الوضوء».

۲- الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۵۶.

۳- سورة مبارکه فرقان، آیه ۴۸ ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾.

و فرموده است که: «گردانیدیم و خلق کردیم از آب هر چیز زنده را»^۱، پس همچنانکه زنده کرد از آب هر چیزی از نعیم دنیا را، همچنین به فضل و رحمت خود زنده گردانید دلها را به طاعت و عبادت خود؛ و فکر کن در صفا و روشنی آب و پاک و پاک کننده بودن و برکت آن و باریکی ممزوج شدن آن به هر چیزی.

و استعمال کن آن را در تطهیر اعضای خود که خدا امر کرده است تو را به تطهیر آنها، و بجا بیاور تطهیر اعضا را به آداب و فرائض و سنن آنها، زیرا که در تحت هر یک از آنها فوائد بسیار است، هرگاه تو استعمال کنی آنها را، به حرمت جاری می شود چشمه های فواید آن در دل تو. پس معاشرت کن با خلق خدا مثل ممزوج شدن آب به چیزها که می رساند هر چیز حق آن را و متغیر نمی شود از آنچه هست»^۲.

مبحث دوم: در اسرار مخفیة غسل است

بدان که غسل حاصل می شود به شستن جمیع بدن، یا به ترتیب که اول سر و گردن را بشوید، و بعد از آن جانب راست از چنبر گردن تا کف پا و ناخن ها، و بعد از آن جانب چپ به نوع جانب راست و یا به یک دفعه.

به هر تقدیر سر اینکه امر فرمود حکیم علی الاطلاق به شستن جمیع بدن در غسل، آن است که اقرب حالات آدمی و اشد آنها از حیثیت تعلق به شهوات و خواهش نفس، حال جماع است که از جمله موجبات غسل است. و پر ظاهر است که جمیع بدن را در آن مدخل است، و از اینجا است که پیغمبر ﷺ فرمود که: «در زیر هر موئی جنابت است»^۳.

۱- سورة مبارکه انبیاء، آیه ۳۰ ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾.

۲- مصباح الشریعة، ص ۱۲۸، الباب الستون فی الطهارة. «إذا أردت الطهارة والوضوء فتقدم إلى الماء تقدمك إلى رحمة الله قد جعل الماء مفتاح قربه و مناجاته و دلیلاً...».

۳- فقه الرضا علیه السلام، ص ۸۳. «تحت كل شعرة جنابة».

پس به سبب جماع جمیع بدن از ساحت کبریای خداوند بی همتا دور می‌گردد و غرق می‌شود در لذات بدنیه و شهوات دنییه؛ پس شستن آن واجب می‌شود تا متأهل شود بدن برای مقابله با جهت شریفه و داخل شدن در عبادت منیفه و دور شود از قوای حیوانیه و لذات انسانیّه و شهوات دنیاویّه.

و بر عاقل لبیب پوشیده و مخفی نیست که قلب را در این لذت مدخلی عظیم و حظّی وافر است، پس تطهیر وی از کثافات تعلقات اولی و اهم است و لازم است بر مکلف مرتاض که در آن حال به تطهیر قلب پردازد و آن را از علایق و تعلقات تهی سازد و به توجه به عالم قدس میل دهد تا آنکه چون مشغول نماز شود، آن لذات در نظرش در نیاید و ملتفت به آنها نشود و به لذات دائمه اخرویّه مایل گردد؛ و حسن محبوب مجازی آن را مشغول نگرداند و هیئت خلوت و حالت صحبت در آن منتقش نگردد بلکه به توجه تام و تنبه تمام ملتفت معبود [۲۵] حقیقی شود و با خشیت و نیاز به دربار حضرت آفریدگار بی نیاز روی آورد تا قابل فیض و احسان گردد.

و از اینجا است که مقربان درگاه احدیّت و نزدیکان بارگاه صمدیّت، چون آواز اذان می‌شنیدند و وقت نماز داخل می‌شد، دست از مصاحبان می‌شستند و در صحبت و اختلاط در می‌بستند و پناه به درگاه حضرت اله می‌بردند، چنانکه از بعض زنان پیغمبر آخرالزمان علیها السلام منقول است که گفت: عادت آن حضرت این بود که با ما می‌نشست و صحبت می‌داشت و ما با وی به صحبت مشغول بودیم تا اینکه وقت نماز داخل می‌شد و چون آواز اذان می‌شنید، دست از صحبت ما می‌کشید، چنانکه گویا هرگز ما او را ندیده و نشناخته بودیم و او ما را ندیده و نشناخته بود.^۱ مردان راه، چنین بوده‌اند و طریق بندگی را به این روش پیموده‌اند و تو

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۰۶، فصل فی ذکر الآثار الواردة فی الصلاة؛ عدة الداعی، ص ۱۵۲. «كان رسول الله يحدثنا ونحدثه، فإذا حضرت الصلاة فكأنه لم يعرفنا ولم نعرفه».

هرگز نکنی آنچه تو را فرمودند خواهی که چنان شوی که مردان بودند؟^۱ و در علل ابن شاذان از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: «امر کرده است خدا به غسل از جنابت، نه از خلا رفتن، به جهت آنکه جنابت از نفس انسان است و از جمیع بدن خارج می شود»^۲ و خلا نیست از نفس انسان، بلکه جز این نیست که بول و غایط چیزی است از غذا حاصل می شود که از دری داخل می شود و از دری دیگر بیرون می آید.

و در فقیه همین حدیث را روایت کرده است و در آخر آن مذکور است که: «علت تخفیف در بول و غایط آن است که آنها بیشترند از جنابت و علی الدوام حاصلند، پس راضی شد خدا به وضو از آنها به جهت بسیاری آنها و بیرون آمدن آنها بی اختیار و بدون شهوت، و جنابت نمی باشد، مگر به التذاذ و شهوت».^۳

مبحث سیم: [در اسرار پنهان تیمم]

در اسرار خفیه و امور مخفیة تیمم است،

بدان که: تیمم واجب می شود در نزد تعذر استعمال آب در طهارت یا به جهت نبودن آب و یا به جهت قابل نبودن محل استعمال آن به واسطه امراض و ناخوشیها برای

۱- بنگرید به رباعی بابا افضل کاشانی که می فرمایند:

ناکرده دمی آنچه تو را فرمودند خواهی که چنان شوی که مردان بودند

تسو راه نرفته ای، از آن ننمودند ورنه که زد این در، که در نگشودند

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۸، باب فی ذکر ما کتب به الرضا علیه السلام: «علة غسل الجنابة النظافة و تطهير الإنسان نفسه مما أصاب من أذاه و تطهير سائر جسده، لأنّ الجنابة خارجة من کل جسده...».

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۶، ح ۱۷۱، باب العلة التي من أجلها وجب الغسل. «... و علة التخفيف في البول و الغائط أنّه أكثر و أدم من الجنابة فرضی فيه بالوضوء لکثرة و مشقته و مجيئه بغير إرادة منه و لا شهوة و الجنابة لا تكون إلّا بالاستلذاذ».

استعمال آن، پس امر فرموده است حضرت حکیم علی، به مالیدن خاک برای اعضای شریفه که پیشانی و دستها است از جهت تنبیه بر اینکه، چون تطهیر آنها به آب که لطیف ترین چیزها است ممکن نیست، باید خاکسار و ذلیل شوند در نزد کردگار جلیل، و منفعل شوند از عدم تطهیر خود و باقی ماندن بر کثافت واقعی که به آنها رسیده است از ارتکاب امور دنیا؛ و گویا سرّ اینکه مسح پاها به خاک واجب نشد این باشد که این دو معتادند به مجاورت، و به مالیدن خاک، بر آنها ذلت و انکساری حاصل نیست.

به هر تقدیر عاقل لبیب در این حال باید ملتفت شود به اینکه هر گاه تطهیر قلب نیز به آب صاف به تنبیهات از اوصاف رذیله^۱ و تنویر آن به اخلاق جمیله ممکن نباشد، باید آن را در مقام انکسار و خاکساری بدارد تا شاید مطلع شود بر آن سید کریم و مولای رحیم وی، در حالی که شکسته حال و متواضع باشد و بر آن ترحم نماید و به نظر میل و انعطاف بر آن نگردد و آن را از بوادی غوایت^۲ به وادی هدایت آورد و آن را به لمعهای از لمعات انوار لامعۀ خود نورانی گرداند و از ظلمت کثافات عصیان و نافرمانیش برهاند؛ زیرا که در حدیث وارد است که «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ الْقُلُوبِ الْمُنْكَسِرَةِ»^۳، یعنی: خدا در نزد دل‌های شکسته است، پس ترقی کند به این وسیله از حسیض اغفال، و تلافی کند آنچه از وی فوت شده است از اقبال به جانب حضرت ذی الجلال [۲۶] به واسطه غفلت و اهمال وَقَفْنَا اللَّهَ لَتَدَارِكَ مَا فَاتَ مَتَّانِ الْأَعْمَالِ وَالْأَفْعَالِ.

مطلب دوم: در طهارت از خبث و تخلّی است

اما طهارت از خبث، پس لازم است بر عاقل غیر غافل اینکه تفکر نماید در اینکه حکیم علی الاطلاق امر کرده است او را که چون خواهد متوجه نماز که مناجات است با

۱- در نسخه «رزيله».

۲- گمراهی.

۳- این جمله در منابع روایی یافت نشد. و لکن بنگرید: العقد الحسینی، ص ۳۷؛ مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح الشرایع، ص ۲۲.

حضرت بی نیاز، بدن را که پوست و قشر است، از نجاسات ظاهریه پاک کند و همچنین جامه را که ملاصق جلد است.

پس لازم است بر وی اینکه باطن را که لُب است و موضع نظر معبود از خبائات باطنیه و اخلاق ذمیمه مهلکه، پاک و پاکیزه گرداند و به آب صاف تذکر و انتباه، غفلت و اشتباه را از خود دور نماید و به دست توبه و انابه، معاصی گذشته را از نفس دفع کند و به پای عزم بر عدم ارتکاب آنها در زمان آینده ثابت قدم بایستد. چه اگر ظاهر خود را از دنس نجاسات پاک نماید و از نجاسات باطن پاک نداشته باشد، تدلیس کرده و در نظر معبود رسوا و مفتضح خواهد بود.

[در اسرار تخلی]

و اما تخلی، پس در آن حال متذکر شود که پر بودن باطن باعث سنگین بودن دل و زحمت است و چون از کثافات خالی شود، موجب تفریح خاطر و استراحت؛ پس در آن حال مشغول شود به دفع سنگینی‌های گناهان و اخلاق ذمیمه که در اعماق قلب جمع آمده و موجب قساوت و سنگینی دل شده و کسالت و غفلت در وی پدیدار گردیده است و از عبادت معبود بحق، محروم مانده است تا آنکه قلب به استراحت افتد و قابل عبادت شود و اهل مناجات با قاضی الحاجات گردد. و به این مسرور مشو که ظاهر بدن او از ثقل کثافات فارغ و سنگینی آنها رفع شد و به استراحت افتادی، زیرا که اگر به این مشعوف شوی و باطن تو بر اثقال کثافات باقی ماند، تدلیس کرده خواهی بود و این معنی موجب رسوائی و افتضاح تو خواهد شد.

و مصدّق این کلمات، حدیثی است که در کتاب مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «مستراح را از جهت آن مستراح نامیده‌اند که به استراحت می‌افتند نفوس در آنجا از اثقال نجاسات و خالی شدن معده از کثافات، و مؤمن در آن حال باید متذکر شود که کسی که خالص باشد از حطام

دنیا و آلوده نباشد به اسباب عیش این عاریت [سرا]، عاقبت امرش چنین است که به عدول از آنها استراحت دارد، پس خود را از آنها خالی نماید و پیرامون جمع آنها نگردد و فارغ کند قلبش را از مشاغل آنها و دوری کند از اخذ و قبض آنها، چنانکه دوری می‌کند از بول و غایط و نجاسات دیگر؛ و فکر کند در نفس خود و بداند که چون معده سنگین شود و قوه دافعه خواهد ائقال آن را بیرون اندازد، چگونه ذلیل و عاجز می‌شود؛ و چون معده خالی شود، چگونه سبک و فارغ می‌شود.

پس بداند که چنگ [۲۷] زدن به قناعت و تقوی مورث راحت دارین و سرافرازی نشاتین است؛ و بداند که راحتی در هوان دنیا و فارغ شدن از لذّات فانیه این عاریت سرا و تخلّی از نجاسات اموال حرام و شبهه‌ناک و مثل آنها است، پس خالی کند خود را از آنها و در کبر و خودبینی را بر روی خود در بندد و از گناهان و معاصی بگریزد، و در تواضع و فروتنی و حیا و پشیمانی را بر روی خود بگشاید و سعی کند در اداء اوامر و نواهی معبود بحق و پروردگار مطلق به جهت طلب زلفی و حسن مآب، و محبوس کند نفس خود را در زندان خوف و الصبر و دوری کردن از شهوات و لذّات فانیه، تا آنکه برسد به امان خدا در دار عقبی و منزل قرار، و فائز شود به رحمت حضرت پروردگار و بچشد طعم رضا و خوشنودی او را، زیرا که معوّل^۱ و مقصود واقعی همین است و مابقی چیزی نیست».^۲

مطلب سیّم: در ستر عورت است

بدانکه: مقصود از ستر عورت پوشانیدن مقابح بدن است از ابصار خلق، زیرا که ظاهر بدن تو موضع نظر خلائق است و باطن تو موضع نظر خالق، پس تفکر کن که

۱- اعتماد کردن و تکیه نمودن.

۲- مصباح الشریعة، ص ۱۲۶، الباب التاسع والخمسون فی التبرز. «إنّما ستمی المستراح مستراحا لاستراحة الأنفس من أثقال النجاسات و است فراغ الکشافات و القذر فیها و المؤمن یعتبر عندها أن الخالص من...».

هرگاه پوشانیدن مقابح ظاهر که موضع نظر خلق است واجب باشد، پس چگونه است حال پوشانیدن قبائح باطن که موضع نظر حق است.

و بدانکه: قبائح باطن را نمی پوشاند لباسی، مگر لباس توبه و انابه و پشیمانی از کرده های گذشته و پیرامون آن نگشتن در زمان آینده، پس در آن حال مستعد شود برای هجوم لشکر خوف و حیا بر قلب، پس دلیل کند نفس خود را و قرار گیرد در زیر پرده خجلت و انکسار و بایستد در برابر حضرت آفریدگار، مثل ایستادن بنده گناهکار که گریخته باشد از آقای خود و بعد از پشیمانی باز گردیده باشد به سوی وی، سر در پیش و شرمسار با دیده اشکبار و سوز آه آتش بار، و از وی درخواست عفو از تقصیرات خود را و عزم کند بر تلافی مافات.

و مصدق این کلمات است، حدیثی که در مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمود که: «زینت دارترین لباس مؤمن، لباس تقوی و پرهیزگاری است و نرم ترین لباسهای وی، ایمان به خدا و روز جزا است، حق تعالی فرموده است که: «لباس تقوی نیکو است».^۱

و اما لباس ظاهر، پس نعمتی است از جانب خدا که پوشانند به آن عورات خود را و گرامی داشته است به آن ذریه آدم علیه السلام را و عطا نفرموده است به دیگری از مخلوقات عالم و از برای مؤمنان آلتی است از برای اداء آنچه خدا واجب کرده است بر ایشان از نماز و غیر آن.

و بدانکه: بهترین لباس تو لباسی است که تو را مشغول نگرداند از حق تعالی، بلکه نزدیک گرداند تو را به ذکر و شکر و فرمان برداری وی، و باعث نشود تو را بر عجب و ریاء و زینت کردن و [۲۸] مفاخرت نمودن بر امثال و اقران بر وجه خُیلاء^۲، زیرا که این امور، آفت دین و مورث قساوت قلبند.

۲- عجب، کبر، خودپسندی.

۱- سورة مبارکه اعراف، آیه ۲۶.

و هرگاه جامه پوشیدی به خاطر بیاور این را که خدا پوشانیده است بر تو گناهان تو را به رحمت خود و بیوشان باطن خود را به صدق و راستی، چنانکه می پوشانی ظاهر خود را به لباس خود و بیوشان باطن خود را به لباس خوف و خشیت و ظاهر خود را به لباس فرمانبرداری و طاعت.

و به خاطر بیاور فضل و رحمت حق تعالی را از جهت آنکه خلق کرده است برای تو اسباب لباس را که بیوشانی به آن عورات ظاهره را، و گشوده است بر روی [تو] ابواب توبه و انابه را که بیوشانی به آن عورات باطنه را از گناهان و اخلاق رذیله، و رسوا مکن احدی را به برچیدن پرده از عیوب وی، زیرا که پوشانیده است حضرت خلاق عالم بر تو، اعظم از آنها را، و مشغول شو به عیب نفس خود و چشم بیوشان از آنچه از تو خواسته اند از عیب دیگران، و بترس از آنکه فانی کنی عمر خود را به عمل دیگران و تجارت کنی به سرمایه این و آن و از عیوب خود غافل شوی و به هلاکت ابدی گرفتار گردی، زیرا که فراموش کردن گناهان، عظیمتر عقوبتی است از جانب خدا در دنیا و وافرتر عقوبتی است در عقبی، و مادام که بنده مؤمن، مشغول است به طاعت خدا و شناختن عیوب نفس خود و ترک آنچه قبیح است در دین خدا، دور است از آفات جهان و فرو رونده است در بحار رحمت حضرت یزدان و فائز شونده است به جواهر فواید حکمت و بیان، و مادام که فراموش کننده است عیوب نفس خود را، وا گذاشته می شود به حول و قوت خود و رستگار نمی شود هرگز.

محرر کلمات گوید که: وقتی به کاشان که موطن اصلی حقیر است رفتم، در یکی از قرای آن یکی از علما به دیدن من آمد، خود را آراسته و قبائی به رنگ مرمر پوشیده و عمامه قیمتی بر سر گذارده و غایت تقطیع در لباس خود به کار برده؛ چون در نزد من نشست، به نظر حیرت در او می نگرستم و به دیده تعجب در وی نگاه می کردم و در دل خود بر حال وی می گریستم و با خود می گفتم که: آدمی چه مقدار مغرور است که نفس را که خلاق عالم او را از سایر نفوس مکونات برگزیده و خلعت فاخر ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي

۱. ﴿أَدَمَ﴾ بر وی پوشانیده و قامت قابلیتش را به لباس نفیس ﴿تَقَدَّ خَلْقًا الْإِنْسَانُ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲ آراسته، به کرباسی که از گیاهی حاصل شود و به گیاهی دیگر آن را رنگ کنند و آن را بقا و ثباتی نباشد، آرایش دهد و به آن خوش دل و مشعوف باشد ﴿ذَٰلِكَ هُوَ الْخَزْنَائُ الْأَمِينُ﴾^۳.

مطلب چهارم: در اسرار مخفیة مکان مصلی است

چون به مکان نماز روی آوری، با خود خیال کن که به خدمت پادشاه بزرگی رو آورده‌ای که از تو [۲۹] جز اخلاص و بندگی نخواسته، و از باطن تو اطلاع دارد و اسرار نهان تو بر وی پوشیده و مخفی نیست، و تو می‌خواهی با وی مناجات نمائی و احوال خود را بر وی معروض داری و از وی حاجت‌های بزرگ بخواهی که دیگری قدرت بر برآوردن آنها [را] ندارد، و امید داری که نظر رحمت به جانب تو افکند و حوائج تو را برآورد، پس سزاوار است که در آن حال، لباس ذلّ و مسکنت پوشی و به تضرع و زاری و خضوع و خشوع کوشی، و مکانی را اختیار کنی که آن را محل نزول رحمت خود نمود، و در کرم و بخشش خود را در آن گشوده باشد، مانند: مساجد و مشاهد متبرّکه، و آداب مسجد و اسرار مخفیة آن در طی مطلب هفتم مذکور خواهد شد، ان شاء الله.

مطلب پنجم: در اسرار خفیه وقت نماز است

بدانکه: مؤمن عارف را لازم است که چون وقت نماز درآید، متصف به دو حالت باشد، یکی رجا و شعف و خوشحالی، و دیگری خوف و ترس. اما اتصاف به خوشحالی و شعف، پس به جهت آن است که باید متذکّر شوی در آن حال که این وقتی است که پادشاه حقیقی و محبوب واقعی آن را معین فرموده است، برای اینکه به خدمتش برسی و در برابرش بایستی و قابل فیض مکالمه‌اش شوی و فائز

۲- سورة مبارکه تین، آیه ۴.

۱- سورة مبارکه اسراء، آیه ۷۰.

۳- سورة مبارکه حج، آیه ۱۱.

به طاعت و عبادتش گردی! پس به این جهت در دلت شوقی و سروری و در صورتت بشاشت و صبوری حاصل شود که این زمان، زمان وصول به مطلوب است.

پس مهیا شوی برای وصال با طهارت و نظافت و پوشیدن جامه‌هایی که صلاحیت حضور داشته باشند، همچنانکه مهیا می‌شوی برای ورود بر پادشاهی از پادشاهان دنیا، در وقتی که تو را به حضور خود طلبد و به بارگاه خود خواند و قابل مکالمه خود گرداند، و خود را در آن حال مانند کسی تصور کن که پادشاه عظیمی وعده داده باشد تو را که در وقت به خدمتش برسی و فرمانی برای تو صادر کند که از خواص وی و واقفان حضورش باشی و خدمات لایقه به تو رجوع فرماید و با تو بر وجه انبساط و رأفت تکلم نماید و با تو انس گیرد و تو آنچه خواهی از مصالح خود از وی طلب نمایی و تو را خلعتی فاخر عطا کند، و در میان مردم تو را سرافراز و مفتخر داند، و مادام که سلطنت او باقی باشد بر آن قرار بماند و از قدر و منزلت تو در نزد وی چیزی کم نشود، بلکه روز به روز در تراید باشد، آیا تو در این حال منتظر آن وقت نخواهی بود و شوق به آن وقت نخواهد کشید و پیش از آنکه آن وقت در آید همت به آن نبسته خواهی بود؟ و فکر نخواهی کرد که کی شود آن وقت در آید و پادشاه به وعده خود عمل نماید و مرا به قرب جوار خود بخواند و به شرف مکالمه خود مشرف گرداند و خلعت فاخر در من پوشاند؟ پس ای عزیز! وعده خدا را کم از وعده پادشاه دنیا بدان، و قرب جوار وی را سهل بشمار، و نوشتن تو را از جمله [۳۰] مقربین درگاه ایزد تعالی، پست تر از تقرّب یکی از سلاطین دنیا نه انگار؛ و بدان که نماز اعظم خدمات معبود واقعی و اقرب قربات پادشاه حقیقی است و به سجود آن وعده قرب داده است در فرمان خود که به تو فرستاده است به واسطه پیغمبر خود ﷺ، و آن پیغمبر ﷺ که مخبر صادق و متکلم بحق است نیز به این وعده کرده است و ضامن شده است این را که به واسطه این خدمت، در دار قرب و خلود، و متنعم گردی به نعمتی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده باشد، و مهیا کرده است برای تو در آنجا مکانهای رفیع البنا و محبوبان خوش لقا و اطعمه بسیار و اقمشه بیشمار و کرامتهای گوناگون و نعمتهای از حد افزون و راحت ابدی و استراحت سرمدی.

پس چه غافل است آدمی که در چنین وقتی به خدمت مخلوقی پردازد و از نماز، پهلوی تهی سازد و به اداء آن نپردازد و وعده خداوند کریم عظیم را سهل شمرد و از وعده پادشاه مجازی کمتر داند، و حال آنکه دل پادشاه به دست خدا است و بی توفیق و اذن خدا، به احدى نفع و ضرر نمی تواند رسانید و اعتماد به وعده اش نیست و ملکش ناپایدار و دولتش همیشه برقرار نیست.

و از اینجا است که پیغمبر خدا ﷺ پیوسته منتظر وقت نماز می بود و انتظار آن را می کشیدند و شوق تمام به دخول آن داشتند و به بلال مؤذن خود می فرمودند که: «أرحنا يا بلال!»^۱ یعنی: مرا به راحت انداز ای بلال! و از محنت مشغولی به غیر معبود فارغ ساز. و در این سخن اشاره است به اینکه مشغولی ظاهری به غیر حق تعالی، تعب شدیدی بود نسبت به آن حضرت و هر چند دلش هرگز از یاد خدا غافل نبود، ولیکن روشنی چشمش و سرور قلبش و سکون نفسش در نماز بود. همچنانکه مکرر می فرمود که: «قرة عيني و سرور قلبي في الصلوة»^۲ یعنی: روشنی دیده و مسروری دل من در نماز است، این است سبب سرور و باعث شوق و شغف به سوی دخول وقت.

و اما سبب ترس و خوف و تزلزل و منشأ خوف و تذلل، پس آن است که در درگاه سلاطین مجازی، چنانکه امید قرب و راحت و طمع فوز و استراحت هست، بیم انحطاط و پستی و خوف بی اعتباری و تهی دستی نیز می باشد. زیرا که چنانکه ملوک موصوفند به بخشش و عطا و نوازش و سخا، همچنان موصوف به غضب و نکال و انتقام و اذلال نیز می باشند، خصوصاً سلاطین غیور و خواقین از پستی فطرت دور، همچنین است درگاه احدیت و بارگاه صمدیت که چنانکه امید قرب در آن موجود است، بیم بُعد نیز با

۱- مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲، فصل القيام إلى الصلاة في أول وقتها.

۲- به این عبارت حدیثی یافت نشد ولیکن بسنجید: الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۶۵، حبيب إلى النبي ﷺ. «جعل قرة عيني في الصلاة».

وی همراه است، و چنانکه شوق بلندی درجه است، خوف پستی مرتبه نیز هست، و چنانکه رجاء قبول اعمال است، ترس رد آنها و تشویش زوال است.

از وصایای لقمان است که [۳۱] به پسر خود می‌فرمود: ای پسرک من! عمل رانیکو کن که قبول کننده عمل بسیار دانا است. پس مؤمن کامل باید چون وقت نماز داخل شود به خود پردازد و خوف و خشیت را شعار خود سازد و با نفس خود خطاب کند که: ای نفس! وقت ایستادن در برابر حضرت آفریدگار داخل شده است و تو آلوده به کدورات بدنیه و علایق دنیویّه، و از این حذر کن که مبدا عملت مقبول درگاه نشود و به درجه قبول نرسد و تو ناامید و تهی دست باز گردی.

و باید به خاطر خود بگذراند عظمت و جلال و قدرت و اجلال خداوند بی شبه و مثال و معبود پاینده بی زوال را، پس متذکر شود پستی رتبه و مرتبه خود را، و با خود خیال کند که چون من بنده لثیمی، کجا قابل مناجات خداوند عظیم باشد و به چه امید در برابر جناب واجب التعظیم ایستد و به کدام اطمینان درجه قرب او را طلبد.

و از اینجا است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون وقت نماز داخل می‌شد، آثار تزلزل و تملل^۱ در وی ظاهر می‌شد و به وی عرض می‌کردند که: «یا امیر! چه می‌شود تو را که چنین حالت متبدل و اعضاء و جوارحت متزلزل است؟ آن حضرت می‌فرمود: آمد وقت اداء امانتی که عرض کرد خدا آن را بر آسمانها و زمینها و آنها از قبول و برداشتن آن ابا کردند و ترسیدند از آن».^۲

و در حدیث دیگر منقول است که: «عادت علی بن الحسین سید الساجدین علیه السلام این

۱- بی آرامی کردن.

۲- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۲۴، فصل فی المسابقة بصلاح الأعمال؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷، باب ۱۰۱ عبادته و خوفه. «إذا حضر وقت الصلاة تلوّن و تزلزل، فقیل له مالک فیقول: جاء وقت أمانة عرضها الله تعالى على السماوات والأرض والجبال...».

بود که هرگاه می خواست وضو بسازد، رنگ مبارکش زرد می شد، پس اصحاب آن حضرت علیه السلام به وی عرض می کردند که: این چه حالتی است که عادت شده است برای تو در وقت وضو که رنگ مبارکت زرد می شود و حالت متغیّر می گردد؟ آن حضرت می فرمود: شما نمی دانید که می خواهم در برابر کی بایستم؟!^۱

اینها همه اشاره است به استشعار خوف و استحضار عظمت معبود بحق و التفات به سوی وی و انقطاع از غیر او. و از اینجا معلوم می شود که استشعار خوف از شعار کاملین است، چنانکه غفلت از آن علاقه مطرودین است، عافانا الله من الطرد و الإبعاد، بحق محمد و آله الأئمه.

مطلب ششم: در مخفیّات رموز استقبال قبله است

بدانکه: استقبال به معنی رو کردن است به جهتی از جهات و آن متحقق نمی شود، مگر به اینکه روی از هر جهتی برتابی و به یک جهت متوجه شوی، و مراد به استقبال در نماز آن است که بگردانی روی بدن خود را به جانب کعبه معظمه که خانه خدا است و خدا آن را برگزیده است و خانه خودش خوانده است، و واجب گردانیدن این معنی بر تو، دلیلی است واضح و برهانی است لائح بر اینکه مقصود اصلی گردانیدن روی قلب است به جانب معبود حقیقی و مقصود واقعی. و گردانیدن روی ظاهر، وسیله است به سوی آنچه مقصد اصلی است از تو؛ زیرا که ظاهر، عنوان باطن و وسیله به سوی آن است و معراجی است که مؤمن از آن ترقی کند به مطالب [۳۲] عالیّه و مراتب رفیعّه، و ضبطی است مر جوارح را، و تسکینی است مر آنها را به ثابت گردانیدنشان بر جهت واحد، تا اینکه سرکشی نکنند بر قلب؛ زیرا که اعضا و جوارح هرگاه سرکشی کنند و ملتفت شوند به اطراف، قلب را تابع خود گردانند و از معبود بحق برگردانند.

۱- بسنجید: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۵۸، ذکر صفات الصلاة. «أَنَّهُ كَانَ إِذَا تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ وَأَخَذَ فِي الدُّخُولِ فِيهَا أَصْفَرُ وَجْهَهُ وَ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ فَقِيلَ لَهُ مَرَّةً فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيْ مَلِكٍ عَظِيمٍ».

پس در حال استقبال باید روی قلب تو به جانب حضرت ذی الجلال باشد و «بترسی از اینکه هرگاه روی دل برگردانی خدا برگرداند روی تو را مثل روی حمار».^۱ در عدم ادراک و التفات به معبود پاک، چنانکه این معنی از حضرت رسول خدا ﷺ منقول است.

و مخفی نیست که این، نهی است از عدم التفات به خدا و روگردانیدن از وی به وجه قلب و عدم ملاحظه عظمت و بزرگواری وی، زیرا که کسی که ملتفت می شود از طرفی به طرفی و میل از جانبی به جانبی دیگر، ملتفت نمی شود به سوی خدا و متذکر نمی شود عظمت و بزرگواری وی را. پس غافل می شود از مطالعه انوار کبریائی وی، و کسی که چنین شود، رفته رفته این عادت در وی مستمر می شود و این در وی غالب می گردد، پس روی دل وی مانند روی دل حمار می شود در عدم تعقل امور علویّه و عدم افاضه شیء از علوم واقعیّه و رسوم الهیّه بر وی.

و از این فقرات معلوم می شود که مقصود واقعی، توجه وجه قلب است به جانب معبود حقیقی و گردانیدن وجه ظاهر، وسیله است به سوی آن و مناط ثواب همان است، چنانکه در حدیثی وارد است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «هرگاه بایستد بنده به نماز و باشد هوا و قلبش به جانب خدا، از نماز فارغ می شود مانند روزی که از مادر متولد شده باشد»^۲ یعنی: از گناه پاک می شود، چنانکه روزی که از مادر متولد شد، گناه نداشت.

و در مصباح الشریعة و تنبیهات قلبیه مرسل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هرگاه به نماز بایستی و روی خود را به جانب قبله گردانی،

۱- عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۲۲، حدیث ۵۸. «أما يخاف الذي يحول وجهه في الصلاة أن يحول الله وجهه وجه حمار».

۲- بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۶۱، باب ۱۶، آداب الصلاة. «إذ أقام العبد إلى الصلاة فكان هواه وقلبه إلى الله تعالى انصرف كيوم ولدته أمه».

مأیوس شواز دنیا و آنچه در آن است و از خلق و آنچه دارند، و خالی کن دل خود را از هر چه باز دارد آن را از یاد خدا و معاینه ببین به دیده قلب، عظمت و بزرگواری حق تعالی را و به خاطر بیاور ایستادنت را در روز قیامت در برابر عرش جناب اقدس الهی سر در پیش، و بایست به پای خوف و تشویش»^۱.

مطلب هفتم: در اسرار مخفیة مقدمات مستحبّه نماز است

و آنها بسیار است، ولیکن ما به ذکر بعضی از اینها می پردازیم که در نظر شارع اهم و اسرار آنها اتم است و آن چند امر است.

[امر] اول: [اختیار مکان مناسب برای مناجات]

ارتیاد و اختیار مکان است که صلاحیت داشته باشد از برای مناجات با حضرت قاضی الحاجات و آن امکنه است که معبود بحق و مقصود مطلق آنها را برگزیده است برای خود و آنها را اضافه به خود نموده، خانه [۳۳] خود خوانده است و آنها را محل اجابت و مظنه قبول طاعت و موضع نزول رحمت و معدن رضا و مغفرت خود گردانیده، مثل مساجد و مشاهد مقدسه و معابد مکرمه.

پس قصد کن یکی از آنها را در حالی که ملازم سکینه و وقار و مراقب خشوع و انکسار باشی و سؤال کنی از خدا اینکه تو را از خاصان بندگان خود گرداند و به صالحان ملحق نماید و متوجه خدا شو به هیئتی که گویا بر صراط می گذاری، و در دل خود متردد باش در میان خوف و رجا و رد و قبول تا اینکه دلت خاشع شود و جوارحت خاضع گردند و اهل افاضه رحمت و مغفرت گردی و برسد به تو عطوفت جناب اقدس الهی و شامل تو گردد مرحمت غیر متناهی.

۱- بسنجید: مصباح الشریعة، ص ۸۷، الباب التاسع و الثلاثون في افتتاح الصلاة. «إذا استقبلت القبلة فأيس من الدنيا وما فيها والخلق وما هم فيه و فرغ قلبك عن كل شاغل يشغلك عن الله تعالى و عاین بسرك عظمة الله عز وجل...».

و چون به در مسجد رسی به خاطر آور که قصد کرده‌ای پادشاه بزرگی را چنانکه در مصباح الشریعة و تنبیہات قلبیہ مرسل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «چون به در مسجد رسیدی بدان که قصد کرده‌ای پادشاه عظیم القدری را که پا نمی‌گذارند بر بساط کبریای وی، مگر پاکان و مأذون نیستند در مجالست و مصاحبت وی مگر صدیقان، و خائف و ترسناک باش از پا گذاشتن بر بساط خدمت وی به نوعی که ترسناک می‌شوی در حضور پادشاه، زیرا که اگر غافل شوی به خطر عظیم افتی.

و بدانکه: آن پادشاه، قادر است بر آنچه خواهد نسبت به تو به عمل آور [د] از عدل و احسان و فضل و امتنان. و اگر میل کند به سوی تو به فضل و رحمت، قبول می‌کند از تو طاعت اندک تو را و عطا می‌کند به تو ثواب بسیار، و اگر مطالبه کند از تو که او مستحق صدق و اخلاص و ارادت و اختصاص است و عمل تو خالی از آنها است، دور می‌کند تو را از خدمت خود و ردّ می‌کند عمل تو را هر چند بسیار باشد و او کننده است آنچه را خواهد.

پس اعتراف کن در خدمت وی و تقصیر و فقر و احتیاج خود در برابر وی، زیرا که تو اراده کرده‌ای طاعت و عبادت او و انس گرفتن با جناب حضرت او، و بدان که مخفی نیست بر وی پوشیدگیهای امور برای خلائق و ظواهر ایشان و او اطلاع دارد بر همه و باش مثل فقیرترین بندگان و حقیرترین غلامان در برابر وی، و خالی کن قلب خود را از هر چه مشغول کند تو را از خدمت وی، زیرا که او پاک و پاکیزه است و قبول نمی‌کند از تو مگر عمل خالص را.

و نگاه کن که اسم تو در کدام دیوان ثبت است، دیوان مقربین یا دیوان مطرودین، پس اگر در آن حال دلت خاشع شود و لذت مناجات با قاضی الحاجات به کام دلت درآید و بچشی از کأس رحمت و کرامت وی و بیایی در قلب توجه و اجابت او را برای خود، پس به تحقیق سزاوار خدمت او خواهی بود و اذن دخول خواهی یافت و برای تو

امان از طرد و ابعاد خواهد بود، پس آنگاه داخل مسجد شو، و الا پس بایست بر در مسجد، مثل ایستادن مضطرب که چاره‌های وی منقطع شده باشد و امید [۳۴] و آرزوی [وی] قطع شده باشد، زیرا که حق تعالی از باطن ذلت و انکسار و صدق التجا و اضطراب از تو ملاحظه نماید، نظر می‌کند به جانب تو به رحمت و رأفت و میل می‌کند به وی به شفقت و مرحمت، و توفیق می‌دهد تو را به آنچه محبوب و مرضی او است، زیرا که وی کریم است. دوست [دارد] اکرام کردن به بندگان در مانده مضطر خود که به دربار کرم وی حاضر شوند و مرضات و خوشنودی وی را طلب نمایند. حق تعالی در کلام مجید خود می‌فرماید که: آیا کسی هست که اجابت می‌کند بنده مضطر در مانده را، اگر او را بخواند و بر طرف می‌کند ناخوشیها را از وی»^{۲۱}.

[امر] دوم: از مقدمات مستحب، اذان و اقامه است

و از اسرار و مخفیات رموز آن، آن است که چون آواز مؤذن را بشنوی حاضر کن در دل خود، هول نداء روز قیامت را و کمر خود را محکم ببند در باطن و ظاهر، برای مسارعت در اجابت معبود حقیقی، زیرا که سرعت کنندگان به این ندا کسانی باشند که در روز عرض اکبر، ندای لطف و مرحمت شنوند، پس در حال سرعت به این ندا، لطف و مرحمت را به یاد آور، پس اگر دلت مملو شود از خوشحالی و سرور و بشاشت و صبور و مستعد شود به رغبت تمام به مسارعت به سوی این ندای عام، پس بدان که در روز قیامت ندای شادی و اکرام خواهی شنید و مرحمت‌های افزون از حد و عدّ به تو خواهد رسید.

۱- سورة مبارکه نمل، آیه ۶۲، ﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْفَضْطَ إِذَا دَعَا وَ يَتَشَفَّ الشَّوْءَ﴾.

۲- برگرفته از: مصباح الشریعة، ص ۱۳۰، الباب الواحد و الستون فی دخول المسجد. «إذا بلغت باب المسجد فاعلم أنك قد قصدت باب ملك عظیم لا یطأ بساطه إلا المطهرون و لا یؤذن لمجالسته إلا الصدیقون فهب القدوم إلی بساطه هیبة...».

آنگاه متوجه فصول اذان و کلمات آن شو و ببین که چگونه ابتداء آنها لفظ «الله» است در «الله اکبر» و انتهای آنها نیز همین لفظ است در «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، پس از اینجا دریاب که: «خدا اول است و آخر و ظاهر است و باطن»^۱ و در دل متوجه شو به تعظیم و تکریم خداوند کبیر در نزد شنیدن تکبیر و حقیر و پست بشمار دنیا و مافیها را تا آنکه دروغ نگفته باشی در گفتن: «الله اکبر» و در وقت شنیدن: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» جمیع ماسوی را از دل بیرون کن و به خاطر بیاور حضرت رسالت پناه را در وقت شنیدن شهادت به رسالت و شهادت ده به رسالت آن حضرت از روی اخلاص و صلوات بفرست بر آن حضرت و آل آن حضرت.

کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر کس بشنود که مؤذن می گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، پس بگوید از روی اخلاص: «أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، اکتفی بهما عن أبي و جحد و اعین بهما من أقر و شهد» خدا به وی عطا می کند به وی اجر، به عدد هر کافری که انکار وحدت و رسالت کرده است و به عدد کسی که اقرار و شهادت داده است»^۲.

و چون مؤذن گوید: «حَتَّى عَلَى الصَّلَاةِ»، به دل و جان روی به نماز کن و سعی کن به سوی نماز، و چون گوید «حَتَّى عَلَى الْفَلَاحِ»، بشتاب به سوی نماز که موجب فیروزی و فلاح و رستگاری است.

۱- اشاره به آیه ۳ سوره مبارکه حدید، «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ».

۲- الکافی، ج ۳، ص ۳۰۷، باب بدء الاذان والاقامة، حدیث ۳۰؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۸، باب الاذان والاقامة، حدیث ۸۹۱. «من سمع المؤذن یقول: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله، فقال مصداقاً محتسباً: وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله ﷺ و اکتفی بهما...».

و چون گوید: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»، به دل بگذران به اعتقاد درست که نماز بهترین عملها است؛ و چون گوید: «الله اکبر» تازه کن عهد خود را به بزرگی خدا و تعظیم وی، پس ختم کن اذان را به ذکر خدا، چنانکه ابتدا کرده بودی به ذکر وی و متذکر شو این که مبدأ تواز او است و بازگشت تو نیز به سوی وی خواهد بود، و بدانکه قوام وجود تو به او است و اعتماد تو بر حول و قوَّت او است و نیست حولی و قوَّتی، مگر به خداوند یکتای یگانه. [۳۵]

[امر] سیم: [در اسرار افتتاح نماز به تکبیرات هفتگانه]

اسرار خفیّه افتتاح نماز است به تکبیرات هفتگانه و خواندن دعاهائی است که در همین تکبیرات وارد است.

هرگاه به نماز ایستادی و گفتی: «الله اکبر» به خاطر بیاور معنی این را که خدا بزرگتر است از آنکه به وصف درآید، لمؤلفه:

نه عارفی که بگوید ز سر ذات تو حرفی

نه وصف ذات تو ممکن که ماوراء صفاتی

پس در آن حال متذکر شو پستی مرتبه خود، و عبادت خود را در جنب عظمت و بزرگواری معبود یگانه، و بی مقداری همت خود را از ایستادن در برابر او و قیام به وظائف عبادت او، و بازداشتن خود را در مقام خدمت او و تمام کردن وظائف بندگی او.

پس چنانکه کلینی به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است، «سه مرتبه تکبیر می گوئی، پس می گوئی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي ذَنْبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^۱ که ترجمه اش

۱- الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰، باب افتتاح الصلاة...، حدیث ۷. «إذا افتتحت الصلاة فارع كفيك، ثم ابسطهما بسطا، ثم كبر ثلاث تكبيرات، ثم قل: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي ذَنْبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». با اندکی اختلاف در متن روایت.

این است: الهی توئی پادشاه بحق، نیست خدایی به جز تو، پاک و منزّه می شمارم، به درستی که من [بدکردم و] ظلم کردم بر نفس خود، پس بیامرزش برای من گناهان مرا، زیرا که نمی آمرد گناهان را احدی مگر تو.

چون گفتی: «اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ» به خاطر بگذران عظمت مملکت و عموم قدرت خدا را و احاطه او بر جمیع عوالم.

و چون گفتی: «سُبْحَانَكَ» به خاطر بگذران، پاکی و دوری او را از نقائص و مناقص و صفات جلال، و اجتماع وی بر جمیع صفات کمال را.

و چون گفتی: «اِنِّیْ عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَاعْفِرْ لِیْ» به خاطر بگذران، گناهانی که در آشکار و نهان مرتکب آنها شده، و تقصیرات خود را در برابر نظر خود حاضر گردان و خود را ذلیل و شکسته حال در مقام ذلت و انکسار بدار، و با خود خیال کن که وی با آن عظمت و جلال، مثل توئی را با این انکسار و ذلت به چنین خدمتی سرافراز و مفتخر فرموده است، پس خود را در برابر وی بازدار، با نهایت ذلت و انکسار سر خجلت و انفعال به پیش افکنده، نادم از گناهان منفعل از معاصی بی پایان.

و یقین بدان که معبود بحق و مقصود مطلق از تو دور نیست، بلکه به تو نزدیک است و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و بر شکستگی و انکسار تو مطلع است. «آنگاه دو تکبیر دیگر بگوی و بگو: «لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِیْ يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ اِلَيْكَ عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ ذَلِیْلٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَدَيْتِ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ وَ خَنَائِكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ»^۱، که ظاهر ترجمه اش این است که: می ایستم در خدمت تو، ایستادنی بعد از ایستادنی، و استعانت می جویم به ایستادن در خدمت تو، استعانتی بعد از استعانتی، و خیر در دست تو است [۳۶] و شر و بدی از جانب تو نیست، منم بنده تو و پسر دو بنده تو که ذلیل و بی مقدار در برابر تو ایستاده است.

و چون گوئی: «الْمُهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ» به خاطر بیاور که نیست هدایت مگر از جانب او، و او است راه‌نمای هر گمراهی. و چون گوئی: «لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ»، اعتراف کن به اینکه ملجأ و پناهی نیست از برای تو، مگر به گریختن به کنف حمایت وی، و از او نمی‌توان گریخت به پناه بردن به وی، پس دو تکبیر دیگر بگوی که هفت تکبیر تمام شود.

پس بگوی: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱.

و چون گوئی: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» تا آخر، برگردان روی دل خود را از جمیع ماسوی آن کسی که ایجاد کرده است آسمان و زمین را.

و بدان که چنین کسی استحقاق این دارد که روی دل به سوی وی آوری و از جمیع ماسوای وی روی برگردانی، و چون گوئی: «حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» شرک و دوبینی از خود دور کن و احدی را در عبادت خود شریک مگردان.

و چون گوئی: «إِنَّ صَلَاتِي» بدان که نماز تو و عبادت تو و زندگی و مردن تو همه از برای خداست، پس قلب را بر این معنی ثابت بدار تا کاذب و دروغ‌گو نباشی و در زبان نگوئی چیزی را که دلت از آن بی‌خبر باشد و یا دلت بر خلاف آن باشد.

و چون گوئی: «وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ»^۲، «إِلَى آخِرِهِ»، یقین بدان که تو را به این امر کرده‌اند و به دل در خیال غیر او مباش و امثال این معانی، و مطالب را بر قلب خود استوار و محکم کن تا به مطالب عالیه برسی و از این مقامات ترقی کنی و به مقام قرب رسی. توفیق دهد خداوند منان ما و تو را به رسیدن به این مقامات إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

باب دوم^۱: در مقارنات نماز است

و آنها بر دو نوعند: ارکان و غیر ارکان.

و ارکان که به ترک آنها عمداً و سهواً نماز باطل می شود پنجمند: قیام و نیت و تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود.

و غیر ارکان که به ترک آنها عمداً نماز باطل می شود نه سهواً سه‌اند: قراءت و تشهد و سلام. پس مقصود از این باب در ضمن دو فصل بیان می شود.

فصل اول: در مقارنات رکنیه است

و آنها پنجند چنانکه گذشت و مقصود از این فصل در ضمن پنج مقصد بیان می شود.

مقصد اول: در بیان اسرار قلبیه قیام است

چون به نماز ایستادی به خاطر بگذران که در برابر خداوند قهار که جان تو در قبضه قدرت او است، ایستاده و او سبحانه مطلع است بر آشکار و نهان تو و نزدیک تر است به تو از رگ گردن تو، پس عبادت کن او را به نحوی که گویا تو او را می بینی که اگر تو او را نمی بینی او سبحانه تو را می بیند و از اسرار پوشیده تو با خبر است.

پس وادار قلب خود را در برابر وی، چنانکه بدن خود را در برابر وی باز داشته‌ای و [۳۷] به زیر افکن سر خود را که اشرف و ارفع اعضای تو است در حالی که ذلیل و خوار باشی و دل خود را به تواضع و شکستگی بسته و دل خود را به لباس خشوع و تذلل آراسته باشی و تکبر و خودبینی را از خود دور کرده باشی، همچنانکه و بایست در برابر خالق خود مثل ایستادن در برابر پادشاهی از پادشاهان دنیا؛ زیرا که تو هر چند بر عظمت و جلال پادشاه مطلع نباشی می بینی خود را در برابر وی ذلیل و خاکسار و متغیر الاحوال و بی اعتبار؛ و بسا باشد که اگر خواهی با وی تکلیم کنی، لکن بر

زیانت افتد و رعشه در اعضای تو پیدا شود و منشأ اینها همه خوفی است که در دل تو پیدا می شود در نزد تصور عظمت و جلال وی.

پس چگونه باشد حال در وقتی که در برابر پادشاه پادشاهان و اصلاح کننده امر ایشان و مطلع بر آشکار و نهان، بایستی و با وی تکلم کنی و احوال خود را بر وی عرض نمائی و از وی حاجات خود را بطلبی و دلت خاشع نگردد و اعضا و جوارحت متزلزل نشود.

حاشا که در چنین [حال] از مخلصان باشی، بلکه از غافلان محسوب گردی و از فضل و رحمت وی محروم مانی و بدان که هرگاه در آن حال، متذکر جلال و عظمت وی شوی و دلت خاشع گردد، امیدوار به مغفرت و رحمت وی خواهی بود و به تقصیرات خود اقرار و اعتراف خواهی نمود و این از عابدان، مطلوب و در نظر معبود بحق، مرغوب است.

پس در آن حال خود را چنان ببین که در پهلوی یکی از صلحاء قوم خود ایستاده و به نماز مشغولی و می خواهی که وی تو را از خوبان داند و از نیکان شمارد، و تصور کن که در چنین حالی چگونه نماز خواهی کرد، و چگونه خضوع و خشوع به عمل خواهی آورد و اعضا و جوارح خود را چگونه به شکستگی و خضوع باز خواهی داشت از خوف اینکه آن مرد عاجز فقیر تو را از صلحا شناسد و نسبت به خشوع ندهد، و حال آنکه بسا باشد که آن صالح فقیر در دل خود به هزار محنت آلوده باشد و هزار خوف و اضطراب داشته باشد که اصلاً به تو التفات نکند و بر خضوع و خشوع تو مطلع نگردد و در فکر تو نباشد، چنانکه مکرر این معنی به ظهور رسیده و بر صاحبان تجربه منکشف گردیده است.

پس با خود بگوی که: ای نفس! اگر حیا می کنی از بنده ضعیفی که نه خیر تو به دست او است و نه شری از تو دفع می تواند کرد، پس چرا حیا نمی کنی از پروردگار دانا و علام الغیوب توانا و خلاق عالم و آفریننده بنی آدم که قدرت دارد بر هر امری و علم او به هر

چیز احاطه کرده است و سر موئی از تو غافل نمی‌شود و به حراست و نگهبانی تو مشغول است.

وای بر تو ای نفس! که ادعای معرفت داری، حیا از حضرت عزّت نداری، چگونه جرأت می‌کنی که از بنده ضعیفی بترسی و از قادر مطلق و معبود بحق پروا نداشته باشی و حال آنکه او احق است بترسیدن و اولی است به حیا از وی داشتن، زیرا که خالق و رازق تو است و خیر و شر و نفع و ضرر تو به دست او است.

پس چه بسیار است طغیان تو و چه عظیم است عدوان تو و از حد افزون است دشمنی تو با خود که عظمت و بزرگی به نظرت در نمی‌آید و حرمت مرد عاجز فقیری مطمح نظر تو است و از نظرت بیرون نمی‌رود.

و اشاره به این [۳۸] است، حدیثی که از پیغمبر ﷺ منقول است که: شخصی [از] آن حضرت پرسید که: چگونه باشد حیای ما از خدا؟ فرمود که: «حیا کن از خدا چنانکه حیا می‌کنی از مرد صالحی از قوم و قبیله خود»^۱ این است سرّ اصلی قیام.

اما دوام قیام، پس سرّش آن است که باید قلب تو متوجه باشد به سوی خدا و ایستاده باشد در برابر معبود خود، مادام که بدنت در برابر وی ایستاده است بی تفاوت. پیغمبر خدا ﷺ فرمود که: «خداوند عالم رو کننده است به بنده خود مادام که او التفات نکند به دیگری»^۲ و پر ظاهر است که مراد به این التفات، التفاتِ ظاهر نیست، بلکه التفاتِ قلب و باطن است.

و از جمله اسرار قیام آن است که همچنانکه واجب است نگهداری سر و چشم و بدن

۱- روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۰، مجلس فی ذکر الحیاء؛ مشکاة الانوار، ص ۲۳۵، الفصل الخامس: فی الحیاء. «و قیل له ﷺ: أوصني، قال: استحي من الله كما تستحي من الرجل الصالح من قومك».

۲- الأربعون حدیثا (شهید اول)، ص ۴۳، الحدیث الرابع عشر. «إذا قمت إلى صلاتك، فاقبل على الله بوجهك يقبل عليك...».

در ظاهر از رو گردانیدن از قبله - که جهت خانه معبود است -، همچنین واجب است نگهداری قلب در باطن از التفات و رو کردن به غیر معبود و اگر قلب با نجوای شیاطین روی گرداند از جانب وی، آن را به خاطر آور که خدا مطلع است بر رو گردانیدن تو و بد امری است که در عین مناجات [روی] از قاضی الحاجات برگردانی تا آنکه به حال خود برگردد و به جانب معبود خود روی آورد و از خواب غفلت بیدار شود.

و بدانکه خشوع باطن ملزوم خشوع ظاهر است و مادام که باطن خاشع نگردد، ظاهر خاشع نخواهد شد؛ و شاهد بر این معنی است، حدیثی که از پیغمبر خدا ﷺ منقول است که: «مردی را دید که در نماز باریش خود بازی می کرد، فرمود که: اگر این مرد دلش خاشع می بود هر آینه اعضا و جوارحش نیز خاشع می بود، زیرا که رعیت در حکم راعی است»^۱.

و مراد به رعیت در این مقام، اعضا و جوارح است که در فرمان نفس اند، و مراد به راعی، نفس که فرمان فرمای آنها است؛ و از اینجا است که در بعض فقرات ادعیه وارد شده است که: «اللهم اصلح الراعی و الرعیة»^۲، یعنی: بار خدایا! به اصلاح بیاور راعی و رعیت را، یعنی قلب و جوارح را. اما هرگاه ظاهر در خشوع باشد و باطن خاشع نباشد، پس آن غفلت است از عظمت پادشاه پادشاهان و حیا کردن است از خلق و فراموش کردن است از خالق. أعاذنا الله منه.

چو من کو در جهان باطن خرابی ظاهر آرائی

ز مردم عیب خود پنهان کنی در پرده رسوائی

میان دین و دنیا مانده از خوف و رجا حیران

نظر جائی و دل جائی و سر جائی و تن جائی

۱- الجعفریات، ص ۳۶، کتاب الصلاة؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۷۴، ذکر الکلام و الأعمال فی الصلاة. «أبصر رجلا یبعث بلحیته فی صلاته، فقال: إنّه لو خضع قلبه لخشعت جوارحه».

۲- رسائل شهید ثانی، ص ۱۲۴؛ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۸۹.

به عین بندگی در هر نفس، مفتون معبودی

به ظاهر در نماز اما به پیش خلق برپائی

به عقبا مائل و از شغل آن پهلوی تهی سازی

ز دنیای دنی بیزار و از سوداش شیدائی

مقصد دوم: در وظائف قلبیه نیت است

بدانکه نیت عبارت است از قصد کردن فعل معین از [۳۹] برای خدا، پس اگر تواند نیت احرار را بعمل آورد، بکند، والا به نیت تجار و مزدورین اکتفا کند و الا به نیت عبید و غلامان اکتفا کند و نیت احرار و ابرار بر این وجه است که عبادت کنند از برای معبود به حق از جهت آنکه معبود، مستحق عبادت است و در نیت ایشان طمع ثواب و خوف از عقاب داخل نیست.

همچنانکه از حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان منقول است که فرمودند: «من عبادت نمی‌کنم خدا را به جهت خوف از عقاب او و نه به جهت طمع در ثواب و بهشت او، بلکه یافتم خدا را اهل عبادت پس عبادت می‌کنم او را به این جهت».^۱

و نیت تاجران و مزدوران بر این وجه است که به جهت طمع مزد و ثواب، عبادت می‌کنند و در نیت ایشان خوف از عقاب داخل نیست و نیت عبید و غلامان بر این وجه است که عبادت ایشان از جهت خوف از عقاب است و طمع ثواب در آن داخل نیست. و گاه باشد که در نیت هم خوف از عقاب و هم طمع ثواب مندرج باشد و آن نیت نوکران و خدمتکاران است که فرمان آقای خود می‌برند هم از جهت آنکه مبادا ایشان را از نظر بیندازد و سیاست کند و هم به جهت آنکه به ایشان مواجب و جیره دهد.

۱- نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۴۸، الأول فی العبادۃ: عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۱۱، حدیث ۱۸، المسلك الرابع فی أحادیث رواها.... «ما عبدتك خوفا من تارك ولا شوقا إلى جنتك و لكن رأيتك أهلا للعبادة فعبدتك».

و از وظائف قلبیه نیت آن است که در نیت عزم کند بر اجابت خدا در اتمام نماز و امتثال امر معبود بی نیاز و دوری کردن از اموری که خلل به نماز رسانند و نماز را فاسد سازد و از درجه اعتبار و قبولش اندازد.

و آن امور بر دو قسمند: بعضی از آنها نماز را فاسد می سازند، ظاهراً و باطناً که بر مکلف قضا یا اعاده آن لازم می آید و آنها در کتب فقها مذکورند و ما آنها را در کتاب میزان الاعمال یاد کرده ایم.

و بعضی از آنها نماز را از درجه قبول می اندازند و آنها در طی این رساله بیان می شود و اعظم آنها عدم حضور قلب است در نماز، چنانکه مکرر یاد کرده شد. و نیت خالی از حضور قلب، نیت غافلان و بی باکان است، زیرا که نه در آن خوف عقاب مندرج است و نه طمع ثواب و نه عبادت کردن به جهت آنکه معبود مستحق عبادت است، و عبادت با این نیت از درجه قبول ساقط و از مرتبه اعتبار هابط است، هر چند در بعض اوقات موجب قضا و اعاده نباشد.

و اشاره به این عبادت است، حدیثی که روایت کرده است آن را عیص بن قاسم از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به خدا قسم می گذرد بر مردی پنجاه سال که قبول نمی کند خدا از او یک نماز را! پس کدام امر از این شدیدتر و عظیم تر است؟ و فرمود: به خدا قسم شما می شناسید از همسایگان و رفیقان کسی را که اگر از برای یکی از شما نماز کند، هر آینه قبول نمی کند از او به جهت استخفاف نمودنش به نمازش؛ به درستی حق سبحانه و تعالی قبول نمی کند، مگر عمل نیکوی خالص را، پس چگونه قبول می کند نمازی را که [۴۰] به آن استخفاف شده باشد.»^۱

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۹، باب من حافظ علی صلاته أوضاعها، حدیث ۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۰، باب فضل الصلاة، حدیث ۱۸. «و الله إنّه لیأتی علی الرجل خمسون سنة، ما قبل الله منه صلاة واحدة، فأی شيء أشد من هذا والله إنکم لتعرفون من جيرانکم وأصحابکم من لو کان یصلی لبعضکم...».

و از وصایای لقمان است که به پسرش فرمود که: ای پسرک من! توشه راه آخرت مهیا کن که راه دور است و عمل را نیکو کن که قبول کننده عمل، بسیار دانا است و امثال این اخبار و احادیث در طی مقدمات گذشت.

و از جمله وظائف قلبیه نیت نماز آن است که در دل خود، منت عظیم از معبود به حق داشته باشی که با این رتبه عالی و مرتبه متعالی، تو را با این خست طبع و پستی مرتبه و دنائت رتبه به خدمت خود مأمور گردانیده و به مناجات خود خوانده است و به ایستادن در برابر خود اذن داده، پس نیک تأمل کن که با کی مناجات داری؟ و به چه کس تکلم می‌نمائی؟ پس در این هنگام سزاوار آن است که غرق عرق خجلت و انفعال گردی و اعضا و جوارح تو از هیبت برهم لرزد و رنگ تو از خوف زرد شود.

در مقدمه ناله گذشت که حضرت سید الساجدین علیه السلام هرگاه به نماز می‌ایستاد، رنگ مبارکش متغیر می‌شد و چون به سجده می‌رفت، سر بر نمی‌داشت تا آنکه عرق از او می‌ریخت.

و در حدیث دیگر وارد شده است که: آن حضرت هرگاه به نماز می‌ایستاد و اعضای مبارکش خشک می‌شد که گویا ساق درختی بود که حرکت نکند، مگر آنچه باد آن را حرکت دهد^۱ و اخبار دیگر در این خصوص در همان مقدمه گذشت.

و در مصباح الشریعة و تنبیهات قلبیه، مرسل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «صاحب نیت صادقه کسی است که صاحب قلب سلیم باشد، زیرا که سلامت قلب از هواجس محذورات حاصل می‌شود به خالص گردانیدن نیت از برای خدا در همه امور. حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است که: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲». یعنی: والله العالم، روزی که نفع

۱- الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰، باب الخشوع فی الصلاة و کراهیه العبت، حدیث ۴.

۲- سورة مبارکه شعراء، آیه ۸۹-۸۸.

۳- مصباح الشریعة، ص ۵۳، باب الثالث و العشرون فی النیة، «صاحب النیة الصادقة»

نمی‌بخشد مال و فرزندان به احدی، مگر آن کسی که بیاورد به جانب خدا، قلب سلیم را. و فرمود که: نیت برمی‌خیزد از قلب بر قدر صفاء معرفت آن و مختلف می‌شود صفاء قلب به حسب اختلاف ایمان در قوت و ضعف آن و صاحب النیة خالصه، نفس و هوای او مقهورند در تحت سلطان، تعظیم خدا و حیاء از او.

و در تنبیهاات، مرسل از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: «اخلاص در جمیع افعال مفتاح در بسته قبول اعمال است و پست‌ترین مرتبه اخلاص بذل بنده است، طاقت خود را در بندگی، و اینکه نداند از برای عمل خود در نزد خدا قدر و منزلتی که به واسطه عمل خود از خدا مزدی خواهد و چنان داند که اگر حق تعالی از او مطالبه کند و فاء به حق عبودیت را هر آینه او عاجز از اداء آن و منفعل و شرمسار باشد از پستی عمل خود، و بلندترین مرتبه اخلاص سالم ماندن است از جمیع گناهان و در آخرت رستگاری و خلاص است از آتش جهنم و فائز شدن است به بهشت».^۱

و در مصباح الشریعة، مرسل از حضرت صادق (علیه السلام) [۴۱] روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «ناچار است از برای بنده مؤمن که نیت خود را خالص گرداند در هر حرکت و سکونی، زیرا که اگر چنین نکند از غافلان خواهد بود و حق تعالی در کتاب خود غافلان را وصف فرموده است، در آنجا که می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ كَانُوا لَاقِنَامٍ بَلْ هُمْ أَصْلُ﴾^۲، یعنی والله العالم، ایشان، مثل چهارپایانند، بلکه ایشان گمراه‌ترند، پس فرمود: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾، یعنی ایشان غافلانند».^۳

→ صاحب القلب السلیم، لأن سلامة القلب من هواجس المحذورات بتخليص النية لله تعالى في الأمور كلها، قال الله تعالى...».

۱- برگرفته از: مصباح الشریعة، ص ۳۶، الباب السادس عشر في الإخلاص. «الإخلاص يجمع فواضل الأعمال و هو معنى مفتاحه القبول و توقيعه الرضا فمن تقبل الله منه... و ادنى حد الإخلاص بذل العبد طاقته، ثم لا يجعل لعلمه عند الله قدراً».

۲- سورة مبارکه اعراف، آیه ۱۷۹.

۳- مصباح الشریعة، ص ۵۳، الباب الثالث و العشرون في النية. «... فلا بد للعبد من خالص»

مقصد سیم: در تکبیرة الاحرام است

و آن «الله اکبر» گفتن است و معنی این کلمه شریفه آن است که خدا بزرگ تر است از آنکه به وصف درآید.

به کجاست جویم ای جان، که ز غایت کمال

چو به وصف [تو] درآیم، تو به وصف در نیائی

یا معنی آن این است که خدا بزرگ تر است از آنکه ادراک به حواس ظاهره و باطنه یا قیاس کرده شود به ناس، پس چون تکلم کند زبان تو به این کلمه طیبه، سزاوار است اینکه دلت تکذیب آن نکند، پس در دل احدی را از خدا بزرگ تر دانی، خدا تو را از جمله دروغ گویان خواهد شمرد، هر چند اینکه به زبان می گوئی مطابق واقع باشد، همچنانکه در سورة منافقون حکایت کرد از منافقین که گفتند به پیغمبر ﷺ ﴿إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾^۱ تو رسول خدائی، پس فرمود ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ یعنی خدا شهادت [دهد]، منافقان دروغ گویند و حال آنکه سخن ایشان مطابق واقع و پیغمبر خدا ﷺ، رسول خدا بود، پس نسبت دادن ایشان به دروغ از این رهگذر است که زبان ایشان با قلبشان موافقت نداشت، پس هرگاه هوا و خواهش نفس تو غالب باشد بر تو و اطاعت تو مر نفست را اقوی باشد از اطاعت خدا و تو مطیع تر باشی مر نفست را از خدا، پس او را رضای خود خوانده و بزرگ تر از حق تعالی شمرد [است].^۲

→ النية في كل حركة و سكون لأنه إذا لم يكن بهذا المعنى، يكون غافلا و الغافلون، قد ذمهم الله تعالى، فقال: إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل....»

۱- سورة مبارکه منافقون، آیه ۱.

۲- تا اینجا مؤلف گرانقدر موفق به تحریر اسرار الصلاة شده است و به انجام بقیه آن توفیق نیافته است.

منابع و مصادر تحقيق

- ۱- الأربعون حديثاً، شهيد اول، تحقيق: مدرسه امام مهدي عليه السلام، نشر: مدرسه امام مهدي (عج)، قم، ۱۴۰۷ ق.
- ۲- اسرار الآيات، صدر المتألهين شيرازي، تحقيق: محمد خواجهي، نشر: انجمن حكمت و فلسفه، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- ۳- اعتقادات علامه مجلسي، ترجمه: علي اكبر مهدي پور، چاپ اول، نشر: نشاط اصفهان، ۱۴۱۵ ق.
- ۴- الأمالي، المرتضى، علي بن حسين علم الهدى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ اول، نشر: دار الفكر العربي، قاهره، ۱۹۹۸ م.
- ۵- الأمالي، شيخ مفيد، تحقيق: حسين استاد ولي و علي اكبر غفاري، چاپ اول، نشر: كنگره شيخ مفيد، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۶- الأمالي، شيخ طوسي، تحقيق: مؤسسة البعثة، چاپ اول، نشر: دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۷- بحار الأنوار، علامه مجلسي، نشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۸- تاريخ مدينة دمشق، أبي القاسم علي بن حسن، تحقيق: علي شيري، نشر: دار الفكر، بيروت - لبنان، ۱۴۱۵ ق.
- ۹- تفسير القمي، علي بن ابراهيم قمي، تحقيق: طيب موسوي جزائري، چاپ سوم، نشر: دار الكتاب، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۰- تهذيب الأحكام، شيخ طوسي، تحقيق: سيد حسن موسوي خراسان، چاپ چهارم، نشر: دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ق.

- ۱۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، چاپ دوم، نشر: دارالشریف الرضی للنشر، قم، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۲- جامع الأخبار، محمد بن محمد شعیری، نشر: چاپخانه حیدریه.
- ۱۳- الجعفریات، محمد بن محمد ابن اشعث، نشر: مکتبه النینوی جدید، تهران.
- ۱۴- الخصال، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، نشر: جامعه مدرّسین، قم، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۵- دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، تحقیق: آصف فیضی، نشر: مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۳۸۵ ق.
- ۱۶- دلائل الإمامة، محمد بن جریر طبری، تحقیق: مؤسسه بعثت، نشر: بعثت، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۷- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، شیخ آقا بزرگ طهرانی، چاپ سوم، نشر: دار الأضواء، بیروت - لبنان، ۱۴۰۳.
- ۱۸- رسائل، شهید ثانی، نشر: منشورات مکتبه بصیرتی، قم.
- ۱۹- روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، محمد بن احمد قتال نیشابوری، نشر: رضی، قم، ۱۳۷۵ ش.
- ۲۰- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ابن أبي الحديد، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، نشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۲۱- صحیح البخاری، نشر: دار الفکر، استانبول، ۱۴۰۱ ق.
- ۲۲- الصلاة في الكتاب والسنة، محمد ریشهی، نشر: دار الحديث، قم، ۱۳۷۶.
- ۲۳- عدة الداعي و نجاح الساعي، ابن فهد حلی، تحقیق: احمد موحدی قمی، نشر: دار الكتب الإسلامی، ۱۴۰۷ ق.
- ۲۴- العقد الحسيني، حسین بن عبد الصمد عاملی، تحقیق: سید جواد مدرّسی یزدی، یزد.
- ۲۵- علل الشرائع، شیخ صدوق، چاپ اول، نشر: کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش.

- ۲۶- عوالی اللثالی العزیزية، ابن أبی جمهور احسانى، تحقيق: مجتبى عراقى، چاپ اول، نشر: دار سيد الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۲۷- عیون أخبار الرضا عليه السلام، شیخ صدوق، تحقيق: مهدى لاجوردی، نشر: جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.
- ۲۸- عیون الحكم و المواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، تحقيق: حسین حسنى بیرجندى، نشر: دار الحديث، قم، ۱۳۷۶ ش.
- ۲۹- غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تحقيق: سيد مهدى رجائى، چاپ دوم، نشر: دار الكتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۳۰- الفتوحات المکیة، أبی عبدالله محمد بن علی، نشر: دار صادر، بیروت - لبنان.
- ۳۱- فرهنگ المعجم البسیط، مترجم: محمد بندر ریگی، چاپ دوم، نشر: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
- ۳۲- الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام، نشر: مؤسسه آل البيت عليه السلام، مشهد، ۱۴۰۶ ق.
- ۳۳- القاموس المحيط، فیروزآبادی، تحقيق و نشر: دارالعلم، بیروت، ۱۳۰۶ ق.
- ۳۴- الکافی، شیخ کلینی، تحقيق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، نشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- ۳۵- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقيق: جلال الدین محدث، نشر: دار الکتب الإسلامیة، قم، ۱۳۷۱ ق.
- ۳۶- المحجة البيضاء، ملا محسن فیض کاشانی، تحقيق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳۷- مرآة العقول، علامه مجلسی، تحقيق: سید مرتضی عسکری و سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، نشر: دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۳۸- مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، علی بن حسن طبرسی، نشر: المكتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۵ ق.

- ٣٩- مصاییح الظلام، محمد باقر وحید بهبهانی، تحقیق: مؤسسه وحید بهبهانی، چاپ اول، نشر: مؤسسه وحید بهبهانی، قم، محرم الحرام ١٤٢٤ ق.
- ٤٠- مصباح الشریعة، منسوب به جعفر بن محمد، چاپ اول، نشر: اعلمی، بیروت، ١٤٠٠ ق.
- ٤١- معانی الأخبار، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، نشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٣ ق.
- ٤٢- مفتاح الفلاح، شیخ بهایی، نشر: دار الأضواء، بیروت، ١٤٠٥ ق.
- ٤٣- مناقب آل أبي طالب (علیه السلام)، ابن شهر آشوب، نشر: علامه، قم، ١٣٧٩ ق.
- ٤٤- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٣ ق.
- ٤٥- نهج الحقّ وکشف الصدق، علامه حلی، نشر: دار الکتاب اللبنانی، بیروت، ١٩٨٢ م.
- ٤٦- وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، تحقیق: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم، ١٤٠٩ ق.
- ٤٧- الهدایة الکبری، أبی عبدالله الحسین بن حمدان الخصیعی، چاپ اول، نشر: مؤسسه البلاغ والنشر لبنان، بیروت، ١٤١١.